

کندو کاوی انتقادی
« در اندیشه مائوتسه دون »



اندیشه مائوتسه دون

مارکسیسم - لنینیسم عصر ما ؟

www.iran-archive.com

د ر اثر " درباره د یکتاوری د موکراتیک خلق " ۳۰ ژوئن ۱۹۴۹ یعنی در آستانه انقلاب، مائوتسه دون راه آیند ه چین ، نوع حکومت پس از انقلاب و مسئله اعمال د یکتاوری " طبقاتی " را مورد بحث و بررسی قرار مید هد . این اثر نمونه خوب و روشنی از اکلکتیک مائو و نمونه برجسته در میان آثاری است که وظیفه دارند میانه روی کنند و بر اساس اوضاع سیاسی برخی از اصول را بظرافت تغییر دهند . در این اثر مائوتسه دون مینویسد : " از مرک سون یاتسن بیست و چهار سال میگذرد . انقلاب چین برهبری حزب کمونیست در زمینه تئوری و پراتیک به پیشرفتهای عظیمی نائل آمد ه و این امر موجب تغییر اساسی سیمای چین شده است . تجربه اساسی و عمد ه ای که خلق چین تاکنون به دست آورد ه در د و نکته خلاصه میشود :

- ۱- در داخل کشور باید توده های خلق را بیدار کرد این بآن معنی است که باید طبقه کارگر طبقه دهقان، خرد ه بورژوازی شهری و بورژوازی ملی را به منظور تشکیل جبهه واحد داخلی برهبری طبقه کارگر متحد ساخت و برایین اساس دولت د یکتاوری د موکراتیک توده ای را برهبری طبقه کارگر بر پایه اتحاد کارگران و دهقانان بنیاد نهاد .
- ۲- در خارج کشور باید "

کمی د ورتتر مینویسد^(۲)؛ " شما اعمال د یکتاتوری میکنید ،
 حق با شماست آقایان عزیز . کار ما عینا همین است تمام
 تجربه ای که خلق چین د ر طی چندین سال اندوخته است
 بما میآموزد که د یکتاتوری د موکراتیک خلق اعمال کنیم یعنی
مرتجعان را از حق بیان محروم گردانیم و این حق را فقط
بخلق بد هیم . منظور از خلق چیست ؟ د ر چین د مرحله
کنونی خلق عبارتست از طبقه کارگر ، طبقه دهقان ، خره -
بورژوازی شهری و بورژوازی ملی . این طبقات تحت رهبری -
 طبقه کارگر و حزب کمونیست متحد میشوند . حکومت خاص
 خود را بنیاد مینهند . د ولت خاص خود را برمیگیرند و نسبت
 به چاکران امپریالیسم یعنی طبقه مالکان ارضی و بورژوازی -
 بوروکراتیک و همچنین نسبت به نمایندگان این طبقات یعنی
 مرتجعان گومیندان و دستیارانشان د یکتاتوری اعمال میکنند
 آنها را تحت فشار میگذارند تا جز راه راست نپویند و اجازه
 نمیدهند که هیچ گفتار و هیچ رفتاری مخالف حکومت موجود
 از آنها سر بزند " .

ما قبل از اینکه به نقل قولهای دیگر از این اثر بپردازیم
 و سپس کل اثر را در رابطه با اجزاء آن و آثار د یگرمائو
 مورد بررسی قرار د هیم لازم میبینیم که به برخی از نکات -

اشاره کنیم .

۱- همانطور که ملاحظه شد مائوتسه دون در اثر خود بطور دقیق و روشن از د یکتاتوری د موکراتیک خلق ،از د یکتاتور دموکراتیک کارگران ، دهقانان ، خرد و بورژوازی شهری و بورژوازی ملی سخن میگوید . عبارت د یگر مقوله د یکتاتوری طبقه را " بسط " داده و به مقوله د یکتاتوری مختلط بدل - ساخته است . یعنی هم معنای د یکتاتوری طبقه را عوس کرده و هم علت تاریخی - ضروری د یکتاتوری طبقه ای بسر طبقه د یگر را نفی کرده است .

د یکتاتوری طبقه بمعنای اعمال قدرت اداری - ارتشی و بمعنای اعمال زور افرادی که به طبقه ای خاص تعلق دارند نیست . دولت ابزار اعمال قدرت طبقاتی نیز بمعنای حکومت ، تنها بمعنای مجلس و پلیس و ارتش نیست بلکه بمعنای بسیار وسیعتر دارد (که مائوتسه دون بطور ناقص در اثر خود بآن اشاره میکند) . دولت ، ارتش ، پلیس ، موسسات حقوقی و دادگستری ، ابزارها و تشکلهای فرهنگی حکومت و کلیه موسسات ، تشکلهای اجتماعی که وظیفه حفظ قدرت حاکم ، توجیه و اعمال زور ، تثبیت و بسط قدرت طبقه حاکم را دارند شامل میشود . موسسات فرهنگی و وزارتخانه ها همانقدر جزء دولتند که ارتش ، اطاق بازرگانی و بانک

مرکزی ، همانقدر جزئی آنند که دستگاههای رادیو و تلویزیون
موسسات تربیتی دولتی و سازمان امنیت ، قوانین اخلاقی و
قوانین رانندگی همانقدر تولیدات دولت و ابزار اعمال قدرت
طبقه‌بندی که برنامه‌های اقتصادی ، قراردادهای مرزی و -
غیره . بنا براین نمیتوان دولت را محدود به حکومت (کابینه)
گرفت و از حکومت خلق این برداشت را داشت که گویا منظور
شرکت فیزیکی افراد بورژوا و خرده بورژوا در کابینه یا استان
داری است و چون تحت رهبری پرولتاریا عمل میشود پس
این افراد دست از پا خطا نخواهند کرد . وقتی صحبت از
دولت مختلط طبقات میشود و از آن بالاتر از دیکتاتوری
مختلط طبقات صحبت میشود در نتیجه منظور اعمال قدرت
طبقه‌بندی بنا به ماهیت و منافع خود در کلیه امور اجتماعی -
اقتصادی است . یعنی در قوانینی که میگذارد ، آموزش
فرهنگی - هنری که صورت میگیرد ، قراردادهای اخلاقی
و زناشویی که تعیین میشود ، برنامه‌های اقتصادی که تصویب
و بمورد اجرا درمیآید و ... هر طبقه بنا بر ماهیت و بر
اساس منافع خود با همه قوا اعمال زور میکند . حال اگر
یک طبقه در قدرت باشد کلیه ابزارهای اعمال قدرت را به
دست داشته باشد ، برنامه‌های اقتصادی اجتماعی ، قوانین
و مقررات در خدمت منافع آن طبقه تنظیم و بمورد اجرا درمی

آید . اما اگر چند طبقه با منافع متضاد اعمال د یکتاتوری کنند چه خواهد شد ؟ اگر برنامه ها و قوانین و مقررات بنفع یکی از اینان باشد یعنی او اعمال قدرت طبقاتی کرده است پس د یکتاتوری مختلط چه میشود اگر جز این باشد این قوانین د اساس و د زندگی روزانه بنفع کیست ؟

د ر اینجاست که مائوتسه د ون اساسا معنای د یکتاتوری طبقه را درك نكرده است . با اینکه خود گاهی بطور فرمول وار از اعمال قدرت يك طبقه بر طبقه دیگر صحبت میکند د ر تنظیم تعویضهای خود این ابرازات را د خالت نمیدهد و چون با این ابرازات د چار تناقص میشود ، سعی میکند مقولات غیر طبقاتی جدید بیا فریند و از محدوده سخت و پیچیده تحلیل طبقاتی خارج شده ، مقولات وسیع غیر طبقاتی را بجای آن بنشانند . ما نشان خواهیم داد که این کوشش نیز به بن بست میرسد و تناقضات جدید میآفریند .

۲- د ر آخر بخش نقل قولهای قبل د ر واقع درك نسا

د ر ست اخلاقی و سطحی مائوتسه د ون از مارکسیسم - لنینیسم تا حدودی هویدا است . او د یکتاتوری را تا حد فشار برای بازگرداندن اشخاص کجرو براه راست پائین می آورد و مینویسد : " . . . نسبت به چاکران امپریالیسم یعنی طبقه مالکان ارضی و بورژوازی بوروکراتیک و همچنین نسبت

به نمایندگان این طبقات یعنی مرتجعان کومیندان و دستیارانشان دیکتاتوری اعمال میکنند ، آنها را تحت فشار می گذارند تا جز راه راست نپویند و اجازه نمیدهند که هیچ گفتار و هیچ رفتاری مخالف حکومت موجود از آنها سر بزند .
 یعنی مائو دیکتاتوری طبقاتی را محدود کردن دیگران در حد اینکه هیچ گفتار و هیچ رفتاری مخالف حکومت موجود از آنان سر بزند میدانند . دولت و حکومت را یکسان میبیند . دیکتاتوری طبقه را بعنوان اعمال قدرت برای از بین بردن همه زمینه های اقتصادی - اجتماعی در خدمت قدرت استثمارگر و بوجود آوردن همه زمینه های اقتصادی - اجتماعی در خدمت سوسیالیسم یا طبقه حاکم نمیداند . درکی سطحی از دیکتاتوری خلق و از دولت داشته موافقت یا مخالفت با حکومت را بعنوان معیار اساسی قرار میدهد .
 مضافاً اینکه هدف از این دیکتاتوری مختلط حکومتی ، برای جلوگیری از مخالفت در گفتار و رفتار با حکومت موجود ، چیزی نیست جز اینکه میخواهد با فشار مرتجعین را وادار کند که " جز راه راست نپویند " یعنی بار دیگر مسائل اجتماعی را از مضمون طبقاتی آن خالی کرده و بمیل و اراده و اخلاق این و آن میچسباند . گویا که طبقه ارتجاعی بخاطر رسیدن چنان و چنان میکند و با فشار میتوان او را وادار کرد که

راه راست پیوند غافل از اینکه انقلاب اجتماعی برای بوجود
 آوردن زمینه مادی جدید، برای درهم شکستن و نابود
 کردن ماشین دولتی گذاشته است و نه بخاطر تزکیه اخلاق
 ارتجاعیون و نه در خدمت براه راست کشاندن طبقه یـا
 طبقات ارتجاعی. ما در تحلیل آخر بر اساس شواهدی
 از مارکس و لنین باثبات و اختلاف اصولی ابرازات و تحلیلها
 مائو با مارکسیسم دست خواهیم زد. اشارات فوق تنها به
 منظور بالا بردن دقت در طرح مسائلی است که خواهد آمد.
 برای بررسی نکات بعدی لازم میدانیم معنای دیکتاتوری
 دموکراتیک را از زبان مائو ذکر کنیم تا از هر نوع سوء تفاهمی
 در آینده جلوگیری کرده باشیم.

مائوتسه دون مینویسد: "فقط در درون خلق است که
 دموکراسی اعمال میگردد. خلق از حق بیان، حق تشکیل
 جمعیت و اجتماعات و غیره برخوردار است. حق انتخابات
 فقط متعلق به خلق است. این حق به هیچوجه به مرتجعان
 داده نمیشود. از یک سو دموکراسی برای خلق و از سوی
 دیگر دیکتاتوری نسبت به مرتجعان، این دو جنبه که با هم
جمع شد، دیکتاتوری دموکراتیک خلق بدست میآید درست
 مانند چهار عمل اصلی. دو جنبه با هم جمع میشود و —
 دیکتاتوری دموکراتیک خلق بدست میآید. حال این دو جنبه

در چه رابطه دیا لکتیکی در چه فم پویای ارگانیک در چه نسبت اجتماعی با هم قرار دارند ، آن وظیفه خواننده است که قدرت تصور خود را بکار اندازد . در مورد دیکتاتوری طبقاتی دیدیم که منظر مائوتسه دون از دیکتاتوری چپست و چگونه و در چه خدمتی دیکتاتوری !! ! خلق اعمال میشود . حال ببینیم که جنبه دموکراسی یعنی " درون خلقی " آن — چگونه است . مائوتسه دون معنی دموکراسی مارکسیسم را به عقب برده و به دموکراسی بورژوائی بدل کرده است . منظور از دموکراسی بدترین و عقب مانده ترین نوع دموکراسی ، دروغیترین و سطحیترین معنای آن یعنی آزادیهای دموکراتیک بورژوائی قرن ۱۸ اروپا است . مائوتسه دون دموکراسی طبقاتی را آزادی حق بیان و آزادی پارلمانی (حق انتخاب) و آزادی تشکیل جمعیت و اجتماعات میداند و بآن محدود میکند . يك كلمه از اعمال قدرت شوراهاى كارگرى و دهقانى برنامه ریزى مستقیم آنان ، شرکت مستقیم پرولتاریا در زندگی اجتماعى یعنی دموکراسى بمفهومى که مارکسیست — لنینیست ها میفهمند ، خبری نیست .

يك جمله حتى از دموکراسى زحمتكشان ، دموکراسى در پایه و براساس شوراها که مارکس و انگلس ، لنین و روزا — لوکزامبورگ و دیگر کمونیستهای گیتی بعنوان اساسی ترین

اصول دموکراسی از آن نام برده اند در تحلیل مائو از جنبه
 "دموکراسی خلق" یافت نمیشود. دیکتاتوری طبقاتی مائوتسه
 دون بمعنای "تحت فشار" گذاردن ارتجاعیون است که "جز
 راه راست نپویند" و اجازه ندادن به ارتجاعیون که "هیچ
 گفتار و هیچ رفتاری مخالف حکومت موجود از آنها سرزنزد" و
 "هر گفتار و یا رفتاری از این قبیل فوراً جلوگیری و موجب
 مجازات میشود". دموکراسی طبقاتی مائوتسه دون نیز ایمن
 است که "خلق از حق بیان، حق تشکیل جمعیتها و اجتماعات
 و غیره برخوردار است". حال خوانندگان، این هدف و -
 مفاهیم دموکراسی و دیکتاتوری را با هدف و مفاهیم بورژوازی
 قرون گذشته اروپا مقایسه کنند و به بینند آیا سرسوزنی با
 آنها اختلاف دارد؟ و سپس این مفاهیم را با مفاهیم مارکس
 و لنین در مورد دموکراسی و دیکتاتوری انقلابی زحمتکشان
 مقایسه نمایند و به بینند که آیا در جز" یا بخشی با آن
 سازگار است؟ (همانطور که گفته شد ما در آخرین بخش
 خود این مقایسه را انجام خواهیم داد) ذکر این نکات از
 این جهت لازم بود که در اشارات و نقل قولهای بعدی يك
 بار دیگر به مفهوم دموکراسی و دیکتاتوری بزم مائوتسه دون
 برگردیم. حال با ادامه بحث در مورد مقاله "در باره دیکتا
 توری دموکراتیک خلق" میپردازیم.

برای اینکه نشاندهیم که مائوتسه دون از فرمولهای انقلابیون کمونیست جهان آغاز کرده و در سطح میماند و نتیجه غیر طبقاتی با متد اگلکتیسم مخصوص بخود میگیرد به نکته بعد مقاله مزبور اشاره میکنیم. در مورد اعمال قدرت دولتی، مائوتسه دون مینویسد: (۴)

"دستگاه دولتی که بر ارتش، پلیس و دادگستری شامل میشود افزاری است که طبقه ای طبقه دیگر را بوسیله آن در فشار میگذارد. دستگاه دولتی نسبت به طبقات دشمن افزار فشار است در اینجا زور هست نه "مدارا". شما مدارا ندارید "کاملاً" صحیح است. ما هرگز در مورد فعالیت ارتجاعی عناصر و طبقات ارتجاعی به سیاست مدارا دست نمیزنیم. ما سیاست مدارا را فقط در درون خلق بکار میبریم و نه در مورد فعالیت ارتجاعی عناصر و طبقات ارتجاعی که بیرون از خلق اند "که بیرون از خلق اند". این نقل قول نشاندهنده درهمی تحلیل های مائوتسه دون است از یکطرف مائوتسه دون معتقد است! ؟ که "دستگاه دولتی".

... افزاری است که طبقه ای طبقه دیگر را به وسیله آن در فشار میگذارد "و دستگاه دولتی چین در دست خلق است که در میان آنها دموکراسی برقرار می باشد"، از طرف دیگر معتقد است "خلق عبارتست از طبقه کارگر، دهقان، خرده بورژوازی شهری و بورژوازی ملی "حال اگر دستگاه دولتی ابزار اعمال دیکتاتوری وسیله اعمال قدرت همه جانبه (در همه زمینه های اجتماعی) یک طبقه بر طبقه دیگر است، پس اصول دموکراسی از آن نام برد مانند

چگونه خلق که از طبقات مختلف از بورژوازی ملی و پرولتاریا تشکیل شده است میتواند بعنوان يك طبقه اعمال د یکتاتوری و قدرت کند؟ آیا پرولتاریا و بورژوازی ملی يك طبقه اند؟ آیا ایند و میتوانند د یکتاتوری طبقاتی همگون اعمال کنند؟ پس معنای د یکتاتوری طبقاتی چیست؟ در اینجا د و برداشت بیشتر باقی نماند یکی اینکه بورژوازی ملی، خرد بورژوازی و پرولتاریا میتوانند بعنوان يك طبقه اعمال قدرت کنند. عبارت د یگر ماهیت و خصلت طبقاتی جایگاه و منافع آنان همگون است و یا دولت ابزار اعمال د یکتاتوری يك طبقه بسر طبقه د یگر نیست بلکه ابزار اعمال قدرت چند طبقه (حتی آنتاگونیستی که ما در تحلیل خود آنرا نشان خواهیم داد) بر يك یا چند طبقه است. اگر فرمول به قریب گرفته مائوتسه دون را یعنی "دستگاه دولتی ۰۰۰۰ افزاری است که طبقه ای طبقه د یگر را بوسیله آن در فشار میگذارد" قبول کنیم د یکتاتوری د موکراتیک خلق مورد سؤال قرار خواهد گرفت و اگر دومی را بپذیریم اولی نفی خواهد شد. اینجا است اکلکتیسم مائو که فرمولها و قوانین مارکسیسم را با مفاهیم بورژوازی از د موکراسی و د یکتاتوری، از دولت و اعمال قدرت طبقاتی مخلوط کرده و مجموعه ای غیر مارکسیستی از آن ساخته است برای اثبات اینکه تحلیل مائو از دولت و د یکتاتوری، از

طبقه و اعمال قدرت طبقاتی، تحلیلی غیر مارکسیستی و شدیداً انحرافی و ضد هر نوع تحلیل طبقاتی و مجموعه‌ای اخلاقی پند آمیز و ناصحانه است به مطالعه این اثر عبرت آموز ادامه می‌دهیم. مائوتسه دون برای روشن ساختن بیشتر منظورات خود، از دموکراسی و دیکتاتوری طبقاتی چنین ادامه می‌دهد^(۵) "شیوه‌ای که در این مورد بکار می‌رود (منظور در مورد هدایت مردم است) شیوه دموکراتیک است. شیوه اقناع است نه اجبار. اگر فردی از خلق به نقض قانون مبادرت جوید او نیز باید کیفر ببیند، زندانی و حتی محکوم به سرگ شود. ولی این بیش از چند مورد منفرد نخواهد بود و با آن دیکتاتوری که نسبت به مرتجعان بمنابۀ طبقه اعمال می‌شود تفاوت اصولی دارد."

در مورد طبقات ارتجاعی و عناصر مرتجع تا آنگاه که پس از سزنگون شدن قدرت شیاس خویش به طغیان دست نزنند خرابکاری نکنند و اغتشاس برنینگیزند به آنها نیز زمین و کار داده خواهد شد تا بتوانند زندگی کنند و بوسیله کار تجدید پرورش یابند و انسانهای نوینی بشوند "باین نقل قول دقت کنیم. مائوتسه دون بار دیگر ثابت کرد که برای او طبقه جایگاه طبقاتی، معنا ندارد او طبقه را جمع عددی (جبری) افراد طبقه می‌بیند نه یک توتالیت، یک سامان اجتماعی که

نظم ، جایگاه و کیفیت عموم مخصوص بخود دارد . مدام در برخورد به طبقات مانند ناصحان و معلمان مبدارس ابتدائی با افراد میرسد . بجای توضیح برنامه های عمومی دولت و چگونگی اعمال قدرت بوسیله اربار دولت به افراد خطا کار اشاره میکند . خلق برای او همچون طبقه مجموعه عددی افراد است و نه يك سامان اجتماعی . او برای برخورد به شیوه های اعمال قدرت از " فردی از خلق " که نقشی قانون میکند و از افراد مرتجع که اگر طغیان و خرابکاری نه کنند بآنها نیز زمین و کار داده خواهد شد سخن میگوید . در اینجا نوشته مائوتسه دون از سیاستنامه و قرارداد های اخلاقی ساسانیان نیز عقب تراست . مثلاً باین ابراز یکبار دیگر وقت کنیم .

" در مورد طبقات ارتجاعی و عناصر مرتجع تا آنگاه که

..... " چه معنا میدهد یعنی به طبقات ارتجاعی تا

زمانیکه خرابکاری و طغیان نکنند زمین و کار خواهیم داد ؟ آیا طبقات ارتجاعی بصورت طبقه پس از انقلاب وجود خواهند داشت ؟ یعنی آیا مناسباتی که در آن مناسبات طبقات (ارتجاعی) میتوانند بصورت طبقه وجود داشته باشند کماکان حاکم است ؟ اگر اینطور است پس انقلاب اجتماعی به تغییر زیر بنا ، به تغییر مناسبات اجتماعی - تولیدی

نیانجامیده است و انقلاب اجتماعی نیست و اگر اینطور نیست پس طبقات اجتماعی بصورت طبقه وجود ندارند بلکه بقول مارکس پس مانده مناسبات گذشته و طبقات گذشته موجودند که در آنصورت ما نیازی نداریم که به "طبقات ارتجاعی" اگر آرام و سرسبز بودند زمین و کاربرد هم • اساسا به طبقه که نمیشود زمین و کار داد • این همان نکته اساسی است که مائوتسه دون در مورد طبقه میفهمد یعنی جمع عددی افراد و نه سامانی اجتماعی با کیفیتی که مجموعه جبری کیفیت افراد طبقه نیست بلکه کیفیت خاصی است • میبینم که مائوتسه دون اساسا به تحلیل طبقات اجتماعی مارکس و لنین پایبند نیست و طبقه را جمع بی شکل، توده نرم و سامان نپذیرفته افسرد میداند • و برخورد سیه طبقات ارتجاعی بصورت معلم اخلاق است که اگر طغیان نکنند این و آن بایشان داده خواهد شد • اینجا است ضعف عمیق درک مائوتسه دون از ماتریالیسم تاریخی و تحلیل طبقاتی مارکس •

مائوتسه دون انقلاب اجتماعی را حرکتی در عمق، ناهبود کردن مناسبات کهن و بوجود آوردن مناسبات جدید نمیداند طبقات ارتجاعی را سامانهای (استروکتورهای) اجتماعی خاص که بر اساس یک زمینه مادی و فقط بر اساس مناسبات تولیدی - اجتماع خاص موجودیت می یابند و نقش تاریخی

مشخص دارند قبول ندارد و از آنها بالاتر نسبت به
 "طبقات ارتجاعی" بسیار مهربان است. "تا زمانیکه این
 طبقات شورش و طغیان نکنند". عبارت دیگر منافع
 طبقاتی و حرکت و عمل يك طبقه را در میل و اخلاق افراد
 طبقه و نه در خصلت طبقاتی آن میبیند. اساسا معتقد به
 ماهیت و خصلت طبقاتی نیست بلکه بجای آن اخلاق طبقه
 را در مد نظر دارد و آنها را با "شیوه دموکراتیک" و با
 تجدید تربیت قابل عوس شدن است یا بمعنای دیگر طبقات
 ارتجاعی با تجدید تربیت تغییر ماهیت میتوانند بدهند.

(اینجا صحبت از طبقه است که با تجدید تربیت اصلاح
 میشود و نه عناصر طبقه. چه در مورد عناصر طبقه ایمن
 صادق است). اینست مارکسیسم مائوتسه دون. ما یکبار
 دیگر در آخر به این نکته اشاره خواهیم کرد. در اواخر این
 اثر، مائوتسه دون با بعاریت گرفتن مکانیکی اصطلاحات
 مارکسیستی سعی میکند به تحلیل طبقاتی خود از دولت
 ناگهان رنگی مارکسیستی بزند لیکن بدلیل عدم اعتقاد
 (و شاید عدم آشنائی) بآن دوباره به اعتقادات واقعی
 خود برمیگردد. به مطالعه اثر ادامه دهیم. مائوتسه دون
 مینویسد^(۶): "دیکتاتوری دموکراتیک خلق بر اساس اتحاد
 طبقه کارگر، طبقه دهقان، خرده بورژوازی شهری و بطور

عمده بر اتحاد کارگران و دهقانان مبتنی است" • "دیکنا-
توری دموکراتیک خلق برهبری طبقه کارگر نیازمند است زیرا
فقط طبقه کارگر داورانده‌ترین و از خود گذشته‌ترین طبقه
است و دارای پیگیرترین روحیه انقلابی است" (عجب علت‌هایی
برای رهبری طبقه کارگر، داورانده‌یس، روحیه پیگیر انقلابی و
از خود گذشتگی، درست بعکس مارکس که در نقد بر اقتصاد
سیاسی هست طبقه را تعیین کننده میدانند) •

در ابتدای این مقاله خواندیم که دیکناتوری دموکراتیک
خلق اتحاد طبقات کارگر، دهقان، خرد، بورژوازی شهری
و بورژوازی ملی است • حال اما برمیخوریم باینکه دیکناتوری
دموکراتیک خلق "بر اساس اتحاد طبقه کارگر، طبقه دهقان
خرد، بورژوازی شهری" و بطور عمده "بر اتحاد کارگران
و دهقانان" مبتنی است • بعبارت دیگر شرکت بورژوازی ملی
در اتحاد، اساس دیکناتوری دموکراتیک خلق نیست و اتحاد
با خرد، بورژوازی هم عمده نیست • این الفاظ به چه معنا
است؟ آیا برای نزدیک ساختن تحلیل طبقاتی ~~است~~؟! ما
به مارکسیسم است؟ یا برای آرام ساختن و جلوگیری از -
طغیان بخشهای مختلف حزب نوشته شده است • وقتی
خلق حتما و لزوما "در چین و در مرحله کنونی" شامل
بورژوازی ملی میشود زمانیکه دیکناتوری، دیکناتوری طبقات

خلقی است پس در این تئوری ، بورژوازی ملی یکی از اجزا
 اساسی تشکیل دهنده خلق است و چرا در صفحه ۶۱۱
 این اساس بغیر اساس بدل شده است ؟ حال وقتی خرد -
 بورژوازی جزء اساسی دیکتاتوری خلق است چطور جزء عمد
 آن نیست ؟ عمد به معنای تعداد افراد است ؟ مائوتسه دون
 بنظر ما چنین عقیده دارد و ضمناً میبایست عقیده داشته
 باشد که جزء اساسی میتواند جزء عمد نباشد . برداشت
 ما از این ابرازات نادقیق که آشتی و همسازی طبقات را به
 عنوان اینکه جزء خلقند تبلیغ میکند اینستکه مائوتسه دون در
 ابراز سعی میکند فرمول لنینی " اتحاد کارگران و دهقانان "
 را بکار برد ولی در تئوری همان اتحاد طبقات غدامپریا -
 لیستی را بعنوان دولت نوین خلقی تبلیغ میکند و در عمل
 بکار میبرد . برای اینکه ذکر فوق در حد ادعا باقی نماند
 اثر دیگری از مائو را که بطور خاص در مورد دموکراسی نوین
 است بكم ميطلبیم . مائوتسه دون در این اثر خود می
 نویسد : ^(۸) " در هر حال پرولتاریا ، دهقانان ، روشنفکران
 و بخشهای دیگر خرد بورژوازی چین آن نیروی اساسی
 را تشکیل میدهند که تعیین کننده سرنوشت کشورند
 در جمهوری دموکراسی نوین چین الزاماً اجزاء اساسی ^{ساخت}
 دولت و ساخت قدرت سیاسی را تشکیل خواهند داد " .

"د یکتاتوری مشترک چند طبقه ضد امپریالیستی"

و یا در آخر

"جمهوری تحت د یکتاتوری مشترک چند طبقه ضد امپر-

یا لیستی"

با این تفصیل روشن میشود که منظور مائوتسه د ون از د یکتا-
توری د موکراتیک خلق چیزی نیست جز د یکتاتوری مشترک چند
طبقه، طبقات ضد امپریالیستی و ضد فئودالی، طبقات
انقلابی و بعبارت دیگر اعمال د یکتاتوری مختلط. در بیان
"جمهوری تحت د یکتاتوری مشترک چند طبقه انقلابی" مائو
تسه د ون یکبار دیگر مسئله شکل حکومتی و دولت را با یک
د دیگر مخلوط میکند. جمهوری تحت د یکتاتوری چند طبقه
اساسا نادرست است چه همانطور که لنین در جواب کائو-
تسکی مینویسد "از فرم حکومتی صحبت کردن نه تنها احمقانه
است بلکه قلب کردن روشن مارکس مییابد". مارکس در این
باره واضحاً از فرم و تیپ دولت و نه از فرم حکومتی صحبت
میکند "مائوتسه د ون با فرمولهای خود همواره مسئله
د دولت و حکومت را یکسان قرار میدهد تا جائیکه د یکتاتوری
طبقاتی را جمهوری تحت د یکتاتوری چند طبقه میدانند.
حال تنها این سؤال مطرح است که منظور مائوتسه د ون

از رهبری طبقه کارگر در دیکتاتوری دموکراتیک خلق چیست .
 دیکتاتوری دموکراتیک خلق ، دیکتاتوری مختلط طبقات چین
 خود رهبری جامعه را بعهدہ دارد . دولت بعنوان ابزار
 اعمال زور و قدرت ، بعنوان ابزار طبقاتی که در دست چند
 طبقه است که پرولتاریا نیز جزء آنهاست . حال اگر پرولتاریا
 بخواهد دیکتاتوری دموکراتیک خلق را رهبری کند ؟! واقعا
 برای توضیح آن دیگر باید در مقولات جادو و جملیل وارد شد .
 رهبری یا هژمونی پرولتاریائی به چه وسیله ای و چگونه
 اعمال میشود ؟ آیا جز اینستکه این رهبری بوسیله حزب و
 تشکیلات پرولتاریائی تا انقلاب و پس از آن از طریق سازمان
 دہی اجتماعی و ابزار آن ، از طریق دیکتاتوری پرولتاریا
 میتواند اعمال شود ؟ دیکتاتوری طبقه (کارگر) عالی ترین و
 ناب ترین شکل اعمال هژمونی طبقه است . اساسا هژمونی
 پس از انقلاب در اعمال دیکتاتوری طبقه بواقعیت درمی
 آید . اگر قبل از بدست گرفتن قدرت اعمال هژمونی پرولتاریا
 درخواستها و شعارهای مبارزاتی (بوسیله حزب و تشکیلات)
 هدایت مبارزه و مشخص ساختن تاکتیک و استراتژی و بسکار
 بردن آنها مشخص میگشت ، پس از بدست گرفتن قدرت تنها
 دیکتاتوری پرولتاریائی است که ثابت میکند طبقه کارگر اساسا
 در گذشته و تا بنمر رسیدن انقلاب رهبری را بدست داشته

و انقلاب را بشمر رسانده است. دیکتاتوری پرولتاریا در واقع قله اعمال هژمونی پرولتاریا در پروسه انقلاب و تنها راه و تنها شکل واقعی اعمال هژمونی است. بدون اعمال دیکتاتوری (دموکراسی) پرولتاریائی در زمان قبضه قدرت دولتی نمیتوان گفت که پرولتاریا در رهبری است (یعنی قدرت را به دست دارد) داشتن قدرت در دیکتاتوری پرولتاریا متبلور میشود و بواقعیت درمیآید. بدون دیکتاتوری پرولتاریا پس از انقلاب رهبری داشتن و قدرت داشتن قابل اثبات نیست و بواقعیت درنیامده است. ممکن است انقلابی تحت رهبری سیاسی یک جبهه پیروزی برسد. چه زمانی میتوان گفت که پرولتاریا در قدرت است، در رهبری است؟ پس از انقلاب چه فرم و چه شکلی از حکومت دال بر قدرت یا بی پرولتاریا است؟ پرولتاریا پس از پیروزی بچه شکلی میتواند (و بقول مارکس ولنین میباید) اعمال هژمونی بکند؟ آیا تنها دیکتاتوری پرولتاریا دال بر هژمونی او نیست؟ بنظر ما چنین است؟ در دولتی که ابزار اعمال قدرت چند طبقه باشد، چند طبقه با این ابزار مشترکا و متحداً اعمال دیکتاتوری کنند دیگر رهبری معنائی ندارد. رهبری (هژمونی) پس از انقلاب در شکل اعمال قدرت در شکل دیکتاتوری (دموکراسی کامل) پرولتاریا بواقعیت درمیآید و تنها

در این شکل . شاید عده ای گمان کنند که رهبری پرولتاریا
 در دیکتاتوری خلق باین معناست که پرولتاریا بیشتر از —
 طبقات دیگر برنامه پیاده میکند ، تعیین میکند ، قانون تصویب
 میکند و غیره . این دید ، دید کمیت گرا (کوانتائیستی) به
 پدیده های اجتماعیست . در واقع چیزی نیست جز دید
 خرده بورژوائی به انقلاب و اعمال قدرت (نگاه شود به نامه
 انگلس به بیل ۱۸۷۵) چه در ساختمان نوین جامعه تنها
 این مسئله که چند قانون یا قرارداد یا برنامه بنفع سوسیالیزم
 لیسم است مطرح نیست بلکه ضمناً این مطرح است که چند قانون
 یا قرارداد یا برنامه اقتصادی — اجتماعی بضرر سوسیالیسم
 و بنفع بورژوازی می باشد . اعمال قدرت دیکتاتوری در واقع
 جلوگیری از هر نوع انحرافی از راه فوق است و نه تنها این
 مسئله بلکه گذاری است ضروری به سوسیالیسم . شرایطی است
 برای نفی دولت . يك مثال میزنیم ، پرولتاریا بكمك دیگر —
 زحمتکشان شوراهای کارگری میسازد . این شوراها اساس
 قدرت بورژوازی را در شکل و مضمون مورد حمله قرار میدهند .
 حال اگر بورژوازی بخواهد اعمال قدرت کند ، در دیکتاتوری
 خلق شریک باشد و دیکتاتوری اعمال کند باید جلو بسط و
 حاکمیت شوراها را بگیرد . خرده بورژوازی شعار تجدید
 مالکیت را خواهد داد . پرولتاریا چه میکند ؟ اگر با اعمال

زور به برنامه های سوسیالیستی خود به ساختمان سوسیالیسم
 ادامه دهد که معنای آن چیزی نیست جز اعمال دیکتاتوری
 پرولتاریا و اگر مغلوب شود، پا پس بکشد و مقدس بودن
 مالکیت و یا تجدید آنرا بپذیرد، یعنی بزیر شلاق بورژوازی
 یا خرد بورژوازی رفته است. یعنی آنها اعمال قدرت کرده
 اند، دیکتاتوری خود را اعمال کرده اند. راه سومی هم
 وجود ندارد زیرا بورژوازی ("ملی" یا کمپرادور) با
 پرولتاریا تضاد آنتاگونیستی دارد. آزادی پرولتاریا از یوغ
 استثمار حتما و بی کم و کاست بستگی به نابودی بورژوازی —
 دارد. موجودیت بورژوازی نیز وابسته باینستکه پرولتاریا در
 مزدوری سرمایه باقی بماند. این دو طبقه نمیتوانند ماهیتا
 اعمال دیکتاتوری مشترک کنند. ما در صفحات گذشته توضیح
 دادیم که برداشت مائوتسه درون از دیکتاتوری و دموکراسی
 چیست و در مثالهای فوق خواستیم نشان دهیم که "رهبری
 پرولتاریا" پس از انقلاب برای مائوتسه درون تنها در لفظ
 است. (یا باید قبول کنیم که "ایدۀ جهانشمول دیکتاتوری
 خلق" تنها سیاستمداران و لفاظانه است) قبل از ورود به
 مباحث دیگر لازم میدانیم برای روشن شدن بحث قبلی یعنی
 ضرورت وجهت عملکردی دیکتاتوری پرولتاریا بذکر نقل قولی
 مهم از انگلس پردازیم، انگلس مینویسد: "از آنجائیکه

دولت فقط يك شكل گذراست كه در نبرد ، در انقلاب مورد -
استفاده قرار ميگيرد تا مخالفين را بطور قهراميز سركوب
كند ، بي معناست اگر از دولت خلكي ازاد سخن بگوئيم .
تا زمانيكه پرولتاريا دولت را لازم دارد ان را نه بخاطر
آزادي بلكه فقط براي سركوب مخالفين خود بكار ميبرد . از
انزمانيكه از آزادي ميتوان سخن گفت دولت بعنوان دولت
از بين ميروند " (از نامه انگلس به بيل ۲۸ مارس ۱۸۷۵ - نامه
هاي ماركس انگلس ص ۳۴۸) بنا بر اين ديكتاتوري پرولتاريا
ويا هژموني واقعي ، ان فرم دولتي است كه وظيفه و عملکرد
خاص داشته و در واقع در خود نفی دولت را مسترد دارد .
ديكتاتوري پرولتاريا ، فرم سياسي مرحله گذار به سوسياليسم
يك نظر ماركسيستي ، تنها امكان ساختمان سوسياليسم و نفی
دولت بعنوان ابزار اعمال قهر و در نتيجه تنها ابزار آزادي
بخش در پروسه تكامل تاريخي است . حال ببينيم كه علت
انحراف مائوتسه دون در چه زمينه هائي قابل جستجو است .
بنظر ما مائوتسه دون در اساس ماركسيسم يعني ماترياليسم
ديالتيك و ماترياليسم تاريخي دچار انحرافات اساسي است .
اختلاط مقولات ، سردرگميا ، تناقض گوئيهاي در اثر جمهوري
دموکراتيك خلق مائو ، از برداشت غير ماركسيستي او در زمينه
تحليل طبقاتي از جامعه و فهم سطحي او در زمينه فلسفه

و متد ولوژی مارکسیسم سرچشمه میگیرد . قبل از نتیجه گیری
بررسی دواثر از مائوتسه دون درد زمینه ماتریالیسم تاریخی
و ماتریالیسم دیالکتیک میردازیم و پاره ای از ضعفهای اساسی
آنها را بررسی میکنیم .

* * *

این آثار عبارتند از " درباره حل صحیح تضاد های درون
خلق " و " تحلیلی از طبقات چین " . در اثر " درباره حل
صحیح تضاد های درون خلق " مائوتسه دون تضاد های
اجتماعی یعنی تضاد های طبقاتی را بدو دسته مختلف -
تقسیم میکند و مینویسد (۹) : " در برابر ما دو نوع تضاد اجتماعی
قرار دارد - یکی تضاد های بین ما و دشمن و دیگری تضاد
های درون خلق . این نوع تضاد از نظر ماهوی با یکدیگر
کاملاً متفاوتند " از همان ابتدا تفاوت برداشت مائوتسه دون
با مارکس و لنین واضح میگردد . مائوتسه دون دو نوع تضاد
میشناسد که از نظر ماهوی با یکدیگر متفاوتند و آن تضاد ما
با دشمن و تضاد میان خلق است . بعبارت دیگر طبقات
اجتماعی که باید بر اساس قرارگاه هر طبقه در پروسه تولید و
روابط آن با وسائل تولید مشخص شوند و باین علت با
طبقه دیگر یا طبقات دیگر در تضادند در این نظریه در -
کار هم قرار میگیرند و مقوله بندی جدید تضاد را تشکیل

میدهند . یعنی تعیین کننده در روابط و قرارگاه هر طبقه دیگر نه معیار ماتریالیسم تاریخی و تقسیم طبقاتی جامعه، بلکه گروه بندی جدید " ما و دشمنان " و " خلق و دشمنان خلق " است . اگر از نظر تاریخ فلسفه و متدولوژی بخواهیم باین تقسیم بندی بنگریم باید بگوئیم که تقسیم بندی مائوسه دون نه يك قدم به پیش، نه تكامل مارکسیسم - لنینیسم بلکه يك قدم به عقب یعنی برگشت به مقوله بندیهای کلی تر قبل از تحلیل طبقاتی مارکس از جوامع است . حال ببینیم که تاثیر این رده بندی جدید در تحلیل های بعد مائوسه دون و در برخورد مشخص او چیست ؟

مائوسه دون چنین ادامه میدهد: (۱۰) : " تضاد های

بین ما و دشمن تضاد های انتاگونیستی اند . در میان صفوف خلق ، تضاد های بین زحمتکشان غیر انتاگونیستی - هستند . حال آنکه تضاد های بین طبقات استثمار شوند و طبقات استثمار کنند علاوه بر جنبه های انتاگونیستی دارای جنبه های غیر انتاگونیستی نیز میباشند

تضاد های درون خلق عبارتند از تضاد های درونی طبقه کارگر تضاد های درونی طبقه دهقان ، تضاد های درونی روشنفکران تضاد های بین کارگر و دهقان ، تضاد های بین کارگران و دهقانان از یکسو و روشنفکران از سوی دیگر و تضاد های

بین طبقه کارگر و سایر زحمتکشان از یکطرف و بورژوازی ملی از طرف دیگر...

در کمی پائینتر چنین ادامه میدهد (۱۱): "در کشور ما تضاد های بین طبقه کارگر و بورژوازی ملی از جمله تضاد های درون خلقت، بعلت اینکه بورژوازی ملی در کشور ما خصلتی دوگانه دارد، مبارزه طبقاتی بین طبقه کارگر و بورژوازی ملی بطور کلی بخشی از مبارزه طبقاتی درون خلق را تشکیل می دهد" و چنین نتیجه میگیرد (۱۲): "بورژوازی ملی با امپریالیستها، با بلاکین، با بورژوازی بوروکراتیک تفاوت دارند تضاد بین بورژوازی ملی و طبقه کارگر تضادی است بیستار استثمار شوندگان و استثمار کنندگان که فی نفسه آنتاگونیستی است." ولی در شرایط مشخص کشور ما، هرگاه بسا این تضاد های طبقاتی آنتاگونیستی بطرز صحیح برخورد شود میتوان آنها را به تضاد های غیر آنتاگونیستی بدل نمود (۱۱) و بطور مسالمت آمیز حل کرد. اما اگر ما بدینگونه تضاد ها برخوردی نادرست داشته باشیم و اگر درباره بورژوازی ملی سیاست وحدت، انتقاد و تربیت را در پیش نگیریم و یا چنانچه بورژوازی ملی این سیاست ما را نپذیرد، آنگاه ممکن است تضاد بین طبقه کارگر و بورژوازی ملی به تضاد ما و دشمن بدل شود." ما در مورد کل آثار فلسفی مائوتسه دون در

مقاله دیگری صحبت خواهیم کرد . در اینجا تنها به آن نکاتی اشاره میکنیم که برای نتیجه گیری این بخش نوشته ضرورت دارد . مائوتسه دون در این ابراز نظر بطور ریشه ای از اصول تضاد طبقاتی مارکسیسم عدول میکند . صرف نظر سراز تقسیم بندی طبقات و اقشار درد و بخش " ما و دشمنان " و قرارداد ان طبقات آنتاگونیست در بخش " ما " ، ضمنا آشتی پدید بودن یا آشتی ناپدیی بودن تضاد میان دو طبقه را بعنوان اصلی ماهیتی و در ارتباط با خصلت اجتماعی طبقات رد کرده و آنرا در ارتباط با چگونگی حل تضاد ، با برخورد درست یا نادرست کردن به تضاد ها قرار میدهد و مینویسد " هرگاه با این گونه تضاد های طبقاتی آنتاگونیستی بطرز صحیح برخورد شود میتوان آنها را به تضاد های غیسر آنتاگونیستی بدل نمود " عبارت دیگر آنتاگونیستی یا غیر آنتاگونیستی بودن تضاد میان بورژوازی (ملی) و پرولتاریا را در اراده و طرز برخورد کمونیستها و نه در ماهیت این طبقات میدانند . نکته دیگر اینکه با وارد کردن " شرایط مشخص کشور ما " گمان میکند مفهوم دقیق تضاد درد یا لکتیک ماتریالیستی را تغییر داده است و بیان میدارد " در شرایط مشخص کشور ما ، هرگاه با اینگونه تضاد های طبقاتی آنتاگونیستی بطرز صحیح برخورد شود " و غافل

است که شرایط مشخص يك کشور ماهیت بورژوازی را تغییر
 نمیدهد و مثلاً آنها تبدیل به طبقه ای زحمتکش نمیکند تا
 تضاد طبقاتی را تغییر دهد. شرایط مشخص يك جامعه
 نسبت به ماهیت طبقاتی دوسر تضاد، ثانوی است و نه —
 تعیین کننده. میتوانست شرایط مشخص، در زمان و متدها
 حل تضاد تاثیر بگذارد لیکن آنتاگونیستی و غیر آنتاگونیستی
 بودن يك تضاد طبقاتی در ماهیت دوسر تضاد و در —
 مجموعه مناسبات اجتماعی نهفته است و نه در روش حل تضاد.
 این ماهیت طبقات متخاصم است که باغافه شرایط، روس —
 خاص حل تضاد میان طبقات را تعیین میکند و نه بالعکس
 چگونگی حل تضادها ماهیت طبقات متخاصم را. ما اینجا
 با فرمولهای برگشت دار و ساده شیمیائی $\rightleftharpoons$ سروکار
 نداریم که از یکطرف انجام پدیدبرد و برگشت آنها ممکن باشد.
 برای اینکه بطلالت این تحلیل و خارج بودن آن از شرایط
 تاریخ و تحلیل ماتریالیستی تاریخ روشن شود تاکید می
 کنیم که مائوتسه دون این اثر را در سال ۱۹۵۷ در مرحله
 ساختمان سوسیالیسم در چین نوشته است. او خود می
 نویسد: "در مرحله کنونی که دوران ساختمان سوسیالیسم
 است و خلق شامل تمام ان طبقات، قشرها، سازمانها و —
 گروههای اجتماعی میشود که طرفدار و پشتیبان امر ساختمان

سوسیالیسم هستند و در آن شرکت میجویند، در حالیکه دشمنان خلق، آن نیروها و گروههای اجتماعی هستند که در برابر انقلاب سوسیالیستی مقاومت میورزند، نسبت به ساختمان سوسیالیسم بدیده خصومت مینگرند و بان زیان میرسانند. "۰۰۰" و یا "۰۰۰" بورژوازی ملی کشور ما در دوران انقلاب بورژوا-دموکراتیک از طرفی دارای جنبه انقلابی بوده و از طرف دیگر جنبه سازشکارانه داشت و در دوران انقلاب سوسیالیستی از طرفی طبقه کارگر را بخاطر کسب سود استثمار میکند و از - طرف دیگر پشتیبان قانون اساسی است و حاضر به پذیرش تحول سوسیالیستی میباشد "۰۰۰" (ص ۱۲۹ چهار رساله فلسفی اداره نشریات خارجی، یکن سال ۱۹۶۷) ۰ به عبارت دیگر بورژوازی ملی طرفدار و پشتیبان امر ساختمان سوسیالیسم است. این کشف بزرگ مائوتسه دون در واقع نفی کامل مارکسیسم - لنینیسم و نه بسط آن است. میبینیم که برداشت مائوتسه دون از طبقه و تضاد طبقاتی، از طبقاً آنتاگونیستی و غیر آنتاگونیستی تا چه حد با مارکسیسم بیگانه است. او شرایط خاص و گونه حل تضاد را تعیین کننده ماهیت طبقات میداند و از گونه حل، ماهیت این یا آن طبقه را استنتاج کرده و نتیجه گیری میکند. و بالاتر از این مقوله بندی او در آرایش طبقاتی نه حرکت از ماهیت واقعی و قرار-

گاه طبقات در مناسبات اجتماعی بلکه حرکت از "شرایط خاص چین" است. عبارت دیگر در چین بورژوازی طرفدار سوسیالیسم یعنی طرفدار نفی کامل و تاریخی خود میشود، چه، شرایط خاصی وجود دارد.

کمی بیشتر به تحلیل مائوتسه دون دقت کنیم. گفتیم که شرایط خاص یک کشور تعیین کننده اشتی پذیر یا اشتی نسا پذیر بودن تضاد طبقاتی پرولتاریا و بورژوازی نیست. این به چه معناست؟ وقتی که بیان میداریم در کشوری پرولتاریا و بورژوازی وجود دارد باین معناست که تکامل تاریخی در شرایط خاص دو طبقه مشخص را بوجود آورده است. طبقه‌ای که مالکیت بر وسائل تولید را دارد، نیروی کار را به مزدوری سرمایه میکشاند و استثمار میکند و طبقه‌ای که در خدمت سرمایه ارزش اضافی تولید میکند، نیروی کار خود میفروشد و مالک بر وسائل تولید نیست. حال تحت هر جریان تاریخی و با تاثیر هر گونه شرایط، بورژوازی و پرولتاریا بوجود آیند واقعیت اینست که این دو طبقه وجود دارند. یا به موجودیت درآمدن این دو طبقه اجتماعی تضادی خاص که از منافع و خواست طبقاتی این دو طبقه (نه این فرد با آن فرد از طبقه) برمیخیزد بوجود آمده است. این تضاد آنتاگونیستی است چه منافع و خواست اساسی این طبقات در شرایط مشخص

و در سیر تاریخی بهیچوجه هم اهنگ و یکسان نمیشود. نمی تواند آشتی کند. • منافع و خواست اساسی بورژوازی حفظ مالکیت بر وسائل تولید، بزمذوری کشیدن نیروی کار و تولید ارزش اضافی است. • بدون این منافع و خواست، بدون این رابطه اجتماعی بر وسائل تولید، بورژوازی اساساً وجود خارجی ندارد و معنا نمیدهد. • پرولتاریا درست بالعکس از نظر طبقاتی خواهان نابودی مناسبات بر اساس مالکیت خصوصی بر وسائل تولید است. • منافع تنها دردگرگون ساختن این مناسبات و در نتیجه آزاد ساختن خود از بند سرمایه تامین میشود و لاغیر. • تمام اتحادهای قبل از انقلاب پرولتری، پرولتاریا با اقشار و طبقات دیگر، در خدمت زمینه سازی مادی برای این رهائی نهائی است. • در تمام مبارزات قبل از انقلاب سوسیالیستی، پرولتاریا بعنوان يك طبقه با طبقه مالك بر وسائل تولید تضاد آشتی ناپذیر خود را - حفظ میکند و از آنهم بیشتر، هر حرکت اجتماعی زمینه ساز این تضاد را بیس از پیس دردستور تاریخی حل نهائی قرار میدهد.

در انقلابات آزاد ییخس که بقول بخشی از تئوریسین هان انقلابی، بورژوازی ملی، پرولتاریا و دهقانان و خرد بورژوازی متحد اعلیه دشمن خارجی میجنگد، ماهیت تضاد آشتی نا

پذیر پرولتاریا و بورژوازی عین نشده است. برای زمینه سازی مادی حل نهائی این تضاد، حل تضاد با امپریالیسم در مرحله ای اهمیت خاص یافته و آزادی پرولتاریا از مرحله پیروزی بر امپریالیسم خواهد گذشت. لیکن با پیروزی بر دشمن خارجی نه روابط اساسی اجتماعی پرولتاریا و نه بورژوازی تغییر یافته است. تضاد آنتاگونیستی این دو طبقه از مبارزاتشان ناشی نمیشود بلکه بالعکس مبارزاتشان از تضاد ماهیتشان ناشی میشود. چه تضاد آنتاگونیستی تضادی است که بر اختلافات اساسی و تاریخی دو طبقه و بر تفاوت اساسی و مشخص قرارگاه اجتماعی دو طبقه، بر اختلاف اساسی میان خواست و منافع دو طبقه مختلف اجتماعی قرار دارد. تضاد آنتاگونیستی با موجودیت طبقات اجتماعی، با علت وجودی آنها در رابطه است و برای روشن شدن مطلب نقل قول مهمی از مارکس را ذکر میکنیم^(۱۴): مناسبات تولیدی بورژوازی آخرین شکل آنتاگونیستی روند تولید اجتماعی است آنتاگونیسم نه بمعنای آنتاگونیسم فردی بلکه بمعنای آنتاگو نیستی که از شرایط اجتماعی زندگی افراد برمیخیزد. اما نیروهای تولیدی که در بطن جامعه بورژوازی رشد میکنند در عین حال شرایط مادی حل این آنتاگونیسم را فراهم میسازند. باین دلیل با فرماسیون اجتماعی بورژوازی، ما

قبل تاریخ بشری پایان میرسد . . . " یعنی بعبارت دیگر
 آنتاگونیسم يك آنتاگونیسم اجتماعی است و تنها با مرتفع شدن
 فرماسیون اجتماعی ، یعنی نفی مشخص و تاریخی بورژوازی -
 این آنتاگونیسم مرتفع میشود . تعیین کننده مناسبات اجتماعی
 و حل آنتاگونیسم ، یعنی نفی آن ، زمینه مادی است که به
 نفی يك سر تضاد یعنی بورژوازی از نظر تاریخی اجتماعی
 می انجامد و نه اینکه شرایط خاص يك جامعه آنتاگونیسم را
 به غیر آنتاگونیسم تبدیل کند در حالیکه د و سر آنتاگونیسم
 یعنی پرولتاریا و بورژوازی کماکان وجود دارند و بورژوازی به
 عنوان يك طبقه نابود (مرتفع) نشده است . این برداشت
 ضد دیالکتیک ماتریالیستی مائوتسه دون از تضادهای
 آنتاگونیستی و غیر آنتاگونیستی از کجا سرچشمه میگیرد . به
 نظر ما صرف نظر از پراگماتیسم او و ضمناً از برداشت فلسفی او
 از مقوله تضاد دیالکتیکی منشاء میگیرد . مائوتسه دون در -
 اثر خود موسوم به " درباره تضاد " مینویسد (۱۵) : " . . .
 بدون زندگی مرگ نیست ، بدون مرگ زندگی نیست ، بدون بالا
 پائین نیست ، بدون پائین بالا نیست . بدون بد بختی نیک
بختی نیست ، بدون نیک بختی بد بختی . بدون آسانی
مشکل نیست ، بدون مشکل آسانی نیست . بدون بورژوازی
پرولتاریا نیست ، بدون پرولتاریا بورژوازی نیست "

عبارت دیگر دو جریان تضاد منطقی و تضاد دیالکتیکی را
 پشت سر هم ردیف میکند و نتیجه میگیرد . مثلاً بالا و پائین
 را جفت متضاد میدانند و همینطور آسان و مشکل را و یا
 بمعنای دیگر هر جفت مخالف را متضاد ، هر اختلاف و یا
 تضاد در سطح را تضاد دیالکتیکی مینامد . و درست در
 اینجا است که برخورد او با تضاد های دیالکتیکی ، مکانیکی
 و در سطح تضاد بالا و پائین است که میتوان بطور مکانیکی
 تغییرشان داد . لیکن تا زمانیکه بقول هگل بطور پیگیر
 و متداوم تضاد را در سطح تفکر ادامه ندهیم هنوز با
 تضاد منطقی روبرو هستیم ، ولی مامیدانیم که هنوز پس
 از ادامه پیگیرانه تضاد در تفکر تا زمانیکه در زمینه اجتماعی
 و واقعی ادامه نیابد و دنبال نگردد با نوعی دیالکتیک -
 ایده آلیستی روبرو هستیم . در واقع این بررسی ، اختلاط
 دو برداشت ، دو مقوله متفاوت از تضاد است . یعنی تضاد
 منطقی و تضاد دیالکتیکی که اولی اختلاف و دومی تضاد به
 معنای اجتماعی و ارگانیکی آنست . تضاد منطقی و دیالکتیکی
 فرقی با یکدیگر اینست که تضاد منطقی فقط در حوزه
 تفکر و تضاد دیالکتیکی در پدیده ها و اشیا
 در واقعیت عینی بخودی خود وجود دارد و جزء
 طبیعتی و جدا ناپذیر اشیا و پدیده ها

هستند . در نتیجه تضاد دیاکتیکی سرچشمه و نیروی پیش
 برنده حرکت ، تغییرات و تکامل و تکوین است . تضاد دیا-
 لکتیکی در اشیا ، پدیده ها و پروسه ها نه تنها موجودیت
 کیفی و خاص آنها و توازن نسبیشان را تعیین مینماید بلکه
 تعیین کننده حرکت و تکاملشان است . درست مخلوط کردن
 این دو مقوله ، مخلوط کردن مقولاتی است که مارکس با دقت
 در فلسفه هللی و بکمک آن بیش از پیش جدا ساخته و ماتریا-
 لیسم دیاکتیک را عرضه داشته است . برداشت مائوتسه
 دون از تضاد (دیاکتیک ماتریالیستی) به برداشت فیلسوفان
 قرون گذشته و قبل از مارکس است . این برداشت -
 اکتکیستی علت برخورد مکانیکی به تضاد های انتاگونیستی-
 اجتماعی است . برای مائوتسه دون "تضاد" میان نیکبختی
 و بدبختی ، میان پائین و بالا هر دو تضاد بورژوازی و -
 پرولتاریا است . آنچه که تعیین کننده آشتی پذیری و آشتی
 ناپذیری تضاد است گونه حل این تضاد ها و چگونگی بر-
 خورد با آنهاست و این مسئله بر تمام اثار او سایه انداخته
 است و باعث شده که مارکسیسم - لنینیسم به مفاهیم در هم
 به اکتکیسم خرد بورژوائی در چین بدل شود . آمیختگی
 و هم سنگ دانستن تضاد (اختلاف) منطقی با تضاد دیا-
 لکتیکی ، آمیختگی مفهوم تضاد دیاکتیکی یعنی رابطه

ماهوی و درونی يك مجموعه ارگانیک با سیستم واحد با مفهوم
 منطقی تضاد (در سطح) یعنی اختلاف دو چیز مقابل هم
 در حوزه تفکر و تنها در حوزه تفکر بدون دیدن رابطه —
 ماهوی و درونی ، بدون ارتباط اجتماعی (مثلاً نیکبختی و بد
 بختی ، سطح و عمق ، سمت چپ و راست ، بالا و پائین) —
 مبتدل ساختن دیاکتیک مارکسیستی ، خالی ساختن آن
 از مضمون والای اجتماعی و مخلوط ساختن دو جریان تاریخی
 جدا و مخالف یکدیگر است . در همه اثار فلسفی مائوتسه
 دون زمانیکه او با معیارهای خوب و بد ، گرم و سرد ، پائین
 و بالا ، به توضیح تضاد میپردازد یا قتیکه وحدت و جنسک
 تضادها را با تشبیه ببر و ببرکاغذی (نطق اول دسامبر
 ۱۹۵۸ مائو در پولیت بورو کمیته مرکزی حزب کمونیست چین)
 توضیح میدهد و میگوید : " همانطور که هیچ چیز در دنیا
 وجود ندارد که طبیعت دوگانه نداشته باشد (و این وحدت
 و جنک تضادهاست) همانگونه هم امپریالیستها و ارتجاعیون
 طبیعت دوگانه دارند . آنها ببرهای واقعی هستند و ببر
 کاغذی . درگذشت تاریخ ، طبقه برده دار ، طبقه فئودال
 ها و بورژوازی قبل از بدست گرفتن قدرت و تا مدت‌ها بعد
 از آن لبریز از نیروی زندگی ، انقلابی و پیشرو بودند . آنها
 ببرهای واقعی بودند . پس از این زمان چنین شد که

مخالفین آنها — طبقه برده ، دهقانان و پرولتاریا — همواره قویتر شده و علیه آنان جنگ هر چه شدیدتری را ادامه دادند و آنان عوس شده و به مخالف آنچه که بودند تبدیل شدند (به قطب مخالف خود رفتند) آنان به ارتجاعیون ، عقب مانده ها ، ببر کاغذی بدل شدند . . . " از حد شناخت فرمال تضاد و وحدت و جنگ تضاد خارج نشده و مکانیسم تاثیر متقابل را نشان نداده است . یک دیالکتیسن — مارکسیست باید پروسه تعویص یک طبقه بوسیله یک طبقه دیگر را توضیح دهد . اینکه قطبهای مخالف (متضاد) یکی شرط دیگری و نفی دیگری است در طبیعت دیالکتیکی آنها نهفته است . دو قطب متضاد در یکدیگر نفوذ میکنند و از این روزه همان ابتدای هستی خود (و نه آنطور مکانیکی که مائو میگوید) بورژوازی ، فئودالها ، برده دارها بوسیله پرولتاریا ، دهقانان ، بردگان تحت فشارند (آبستند) . وحدت این تضادها در این است که دوسر تضاد پیش شرط یکدیگر و نفی یکدیگرند . برای نابودی آنها لازم است زمینه مادی که آنها را تولید کرده است یعنی جامعه با تضاد اشی ناپذیر را در جنگ طبقاتی نابود کرد . ضمنا همانطور که از اثار مائو تسه دون پیدا است او اساسا وحدت و جنگ تضادها را در — ارتباط با آنالیز تاثیر متقابل مقولات " ممکن " و " واقع " در نظر

نمیگیرد و اساسا این مقولات را به درستی نمیشناسد در —
حالیکه پروسه حل يك تضاد بخودی خود با تغییر ممکن به
واقع بطور جدا ناپدیری مربوط است .

ماترئسم دون فرمول لنین را در مورد وحدت و جنگ
تضاد ها بطور عمیق در نیافته است و بهمین جهت در مثال
فوق ارتجاعی شدن طبقات ، طبقات حاکم را چنین توضیح
میدهد که با همواره قویتر شدن طبقات تحت ستم و جنگ
شدیدتر کردن این طبقات ؛ طبقات حاکم عوس شده و به
قطب ضد خود میروند و ارتجاعی میشوند . در حالیکه لنین
از وحدت و جنگ تضاد ها اینرا میفهمد که عمیق شدن و تکامل
تضاد میان دوسر تضاد حتمی است . این تکامل به حل
تضاد موجود میانجامد ، تضاد موجود را مرتفع میسازد و تضاد
جدید بوجود میآید . یعنی تغییر که صورت میگیرد يك
تغییر در سطح نیست بلکه تغییری اساسی و کیفی است و —
پدیده ای که بوجود میاید پدیده جدیدی است نه اینک
د هقانان جنگ میکنند و جای فتودالها را میگیرند ، پرولتاریا
جای بورژوازی را . مسئله عوس شدن مکان و جای طبقات ان
طور که مائودر مثال خود ابراز داشته است نیست . و قتیکه
نظریات مائو را در مورد جنگ و وحدت تضاد میخوانیم تکامل
بعنوان نفی کیفی کهنه توسط نوطح نمیشود . وحدت و

جنگ تضاد های مائوتسه دون تکرار ساده گذشته، گذار از دایره وازیکی بدیگری تا حد برکشت به گذشته است. این "دیالکتیک" مائوتسه دون است. او مینویسد "میمون به آدم تبدیل شده است و انسانها بوجود آمدند. در آخر بایسد همه انسانها نابود شوند، انسانها به چیز دیگری بایسد تبدیل شوند. پس از آن دیگر کره زمین وجود ندارد. کره زمین باید نابود شود..." و چنین است برداشت مائو از دیالکتیک ماتریالیستی.

یک چنین دیدم دایره وارو "فیلسوفانه ای" به اجتماع و مسئله تضادها یکی از پایه های ضعف تئوریک مائوتسه دون در زمینه مارکسیسم است. پایه دیگر این ضعف را باید در برداشت و فهم مائو از ماتریالیسم تاریخی جستجو کرد (ماتریالیسم تاریخی و ماتریالیسم دیالکتیک دو مقوله جدا نیستند، ما در اینجا تنها برای روشن بودن کلام تقسیم بندی فوق را مراعات میکنیم). برای بررسی این موضوع باید به اثر معزوب مائو یعنی "تحلیلی از طبقات چین" رجوع کنیم. در این اثر مائوتسه دون تحلیل طبقاتی خود را آغاز میکند (۱۶)، "...چه کسانی دشمنان و چه کسانی دوستان ما هستند. این آن سئوالی است که برای انقلاب ما اهمیت مقدم دارد."

از همان ابتدای رساله تحلیل طبقاتی ، مسائل کلی مرحلماً نامشخص و غیر طبقاتی با فاعل "ما" آغاز میشود . در اینجا عینیت ، شرایط ، جایگاه طبقاتی طبقات مختلف نقطه حرکت نیست ، بلکه نقطه حرکت چه کسانی دوست و دشمن "ما" هستند میباشد . و از همان ابتدا برای تشخیص دوستان و دشمنان که معلوم نیست منظور واقعی نویسنده ، چیست ریم رساله ادامه میابد . یعنی در تحلیل طبقاتی بجای تحلیل شرایط مادی و عینیت موجود و حرکت از این واقعیت و سپس استنتاجات سیاسی ، در ابتدا "ما" مرکز قرار میگیرد و محیط یعنی واقعیت به نسبت این مرکز سود بخشی سنجیده میشود . بعبارت دیگر از همان ابتدا تحلیلی غیر طبقاتی آغاز میشود و می رود که به تحلیل از طبقات چین بیانجامد (این نکته البته مربوط میشود به سطح تکامل نیروها مولد و شرایط سیاسی جنک ضد امپریالیستی که بیشتر علیه بیگانه است تا علیه طبقه اجتماع) بجای اینکه در کل و جز آن مورد تحلیل قرار بگیرد و مناسبات تولیدی حاکم و درجه رشد نیروهای مولد نقطه مرکز تحلیل باشد . درست با این روش و جهان بینی است که تحلیل طبقات چین به تحلیل سیاسی غیر طبقاتی بدل میشود و پراگماتیسم مائوتسه دون بار دیگر خود را نشان میدهد .

مائوتسه دون می نویسد: (۱۷) "۰۰۰ چه رفتاری (موضعی) اکنون طبقات مختلف جامعه چین دارند؟ طبقه زمینداران (فئودالها) و طبقه کمرادور، در چین مستعمره از نظر اقتصادی عقب افتاده، طبقات فئودالها و کمرادورها کاملاً نوکران بورژوازی بین المللی هستند و موجودیتشان به امپریالیسم وابسته است. این طبقات نمایندۀ عقب افتاده ترین و ارتجاعی ترین مناسبات تولیدی چین هستند و تکامل نیروهای مولد را جلو میگیرند. ۰۰۰"

مائودر این تقسیم بندی اساساً قرارگاه طبقاتی مختلف کمرادورها و فئودالها را در نظر نمیگیرد. او اعتنائی ندارد باینکه کمرادورها حاصل رسوخ سرمایه و فئودالها نمایندۀ اقتصاد خود ارضائی فئودالی هستند. و بخش جدای اجتماعی اند که از نظر مفاهیم مارکسیستی حاملین دو نوع مناسبات کاملاً مختلف تاریخی میباشند. اگر اینها هر دو در شرایط خاص چین متحدین امپریالیست و دشمنان "ما" هستند باعث نمیشود که آنان را در یک مقوله اجتماعی بچنانیم و از جمع این دو تحلیل کنیم. مضافاً اینکه جلوگیری از پتانسیل فئودالها از رشد نیروهای مولد با جلوگیری از بورژوازی کمرادور از این رشد، ماهیتاً متفاوت و کمیّتاً و از نظر شیوه مختلف است. کمرادورها به

عنوان مثال بهر صورت وابسته به سرمایه هستند و خواست آنان گردش هر چه سریعتر و سودآورتر سرمایه در مبادله و تولید کالائی است. آنها بهر صورت طالب گسترش بازار داخلی (البته بنفع خود) میباشند. حال آنکه فئودالها از نظر تاریخی مرگ خود را در این عوامل می بینند. اتحاد آنها با امپریالیسم یک جریان عام تاریخی نیست. تکامل نیروهای مولد و رسوخ هر چه بیشتر سرمایه در زندگی یک جامعه و تبلور تقاضاهای جدید سرمایه داری در خدمت گسترش بازار باعث میشود که بورژوازی کمپرادور (سرمایه داری جهانی) متحد سیاسی و کوتاه مدت خود فئودالها را نابود سازد. شواهد روشن این امر در ایران و بسیاری کشورهای امریکای لاتین بروشنی دیده میشود. بنا بر این در تجزیه و تحلیل سیاسی و بر اساس شرایط ذهنی و در شرایطی خاص میتوان این دورا در یک ردیف قرار داد. اما در تحلیل طبقاتی از آنجائیکه ماهیت این دو روابط اجتماعی - اقتصادی آنان اساسا متفاوت است نمیتوان از آنان در کنار هم و در یک مقوله اجتماعی نام برد و به بررسی این دو به عنوان یک طبقه پرداخت. شاید عده ای گمان دارند که مائوتسه دون برای توضیح سیاسی چنین کرده است و فرق اساسی این دو را قبول دارد. صرف نظر از چگونگی طرح مسئله که بمانش

میدهد که اینطور نیست و مائوماهیت طبقاتی آند و را یا —
لااقل قرارگاه اجتماعی آند و را یکسان میداند (مثلا مـی
نویسد: "این طبقات نمایندۀ عقب افتادۀ ترین و ارتجاعی
ترین مناسبات تولیدی در چین هستند") ما سعی خواهیم
کرد در بررسی نکات دیگر تحلیل طبقاتی مائوتسه دون نشان
دهیم که برداشت او از طبقات اجتماعی اساسا برداشتی غیر
مارکسیستی است.

پس از بخش اول یعنی بخش فئودالها و کمپرادورها
بخش "بورژوازی میانه" توضیح داده میشود. مائوتسه دون
مینویسد: (۱۷) "بورژوازی میانه (متوسط)، بورژوازی میانه
نمایندۀ مناسبات سرمایه داری در شهر و ده است. تحت
بورژوازی میانه ما بطور عمدۀ بورژوازی ملی را میفهمیم. موضع
اینان در مقابل انقلاب چین متناقض است." و سپس همه
مشخصات خردۀ بورژوازی یعنی دوگانه بودن او و تزلزل
و میانه رویش را برای بورژوازی ملی برمیشمرد و در واقع
بورژوازی را با حرکت از برخوردی سیاسی، ذهنی
(مواضعش در مورد انقلاب) از مضمون طبقاتیش خالی می
سازد. (طبیعی است وقتی بورژوازی از مضمون طبقاتی
خالی شد ناگهان طرفدار سوسیالیسم هم میشود و به نفسی
تاریخی خود کمر می بندد. باین مطلب بعدا در این

نوشته اشاره خواهد شد) آنچه که در تعریف " بورژوازی -
 میانه " مائوتسه دون مهم است اینست که باز دیگر خواننده
 با توضیحاتی نا دقیق روبروست . مثلاً تعریف " بورژوازی -
 میانه " با این حکم آغاز میشود که بورژوازی میانه نمایند
 مناسبات سرمایه داری در شهر و ده است . عبارت دیگر
 بورژوازی بزرگ یا کوچک و یا بورژوازی کمپرادور نمایند
 مناسبات سرمایه داری نیستند . یعنی بجای اینکه قرارگاه طبقاتی
 تعیین کننده باشد ، بزرگ ، کوچک ، میانه (متوسط) بودن
 بورژوازی تعیین کننده است که آیا این لایه نمایند سرمایه
 دار هست یا نه ؟ بار دیگر يك اصل کمی (بزرگ ، کوچک
 متوسط) جانشین اصلی کیفی (بورژوازی بعنوان طبقه) -
 تعیین کننده میشود . غافل از اینکه بورژوازی وقتی بورژوازی
 شد خود بخود و نه بنا بعیل بورژواها و بدون وابستگی به
 بزرگی و کوچکی آنها نمایند مناسبات سرمایه داری است .
 حال آیا در زمینه سیاسی فلان بورژوا در پراتیک زندگی
 خود این اصل را رعایت میکند و از منافع طبقاتی خود دفاع
 می نماید یا نه به طبقه ربطی ندارد ، واقعیت خصوصیات و
 منافع طبقاتی طبقه را تغییر نمی دهد . واقعیت عینی
 (که مقدم است) بجای خود باقی میماند و فقط بحث در مورد
 افراد يك طبقه وارد زمینه ذهنی یعنی مواضع این با آن -

بورژوا نسبت بانقلاب میشود . برای روشن شدن مطلب به نقل قولی از مارکس رجوع میکنیم مارکس مینویسد : " در تولید اجتماعی زندگی شان ، انسانها وارد مناسباتی مشخص، ضروری و مستقل ار اراده شان میشوند مناسبات تولیدی که با مرحله مشخص تکاملی نیروهای مولد مادیشان را بیان می دارد . مجموعه این مناسبات تولیدی سامان اقتصادی جامعه زیربنای واقعی آنرا میسازد و بر آن یا روینای حقوقی و سیاسی قرار میگیرد روینائی که فرم آگاهی اجتماعی خاصی است .

چگونگی تولید زندگی مادی اساس پروسه زیست اجتماعی سیاسی ، شعوری بطور کلی است. این آگاهی انسانها نیست که موجودیت (هست) آنان را میسازد بلکه بالعکس هست اجتماعی آنان است که آگاهی آنان را مشخص میکند . همانقدر که امکان ندارد آنچه را که یکفر هست بوسیله این تعیین کرد که خود را به چه میگیرد همانقدر هم نمیتوان دوران تحولات را از آگاهی کسی تعیین نمود که باید این آگاهی را از تضاد زیست مادی از برخورد موجود میان نیروهای مولد اجتماعی و مناسبات تولیدی توضیح داد " .

(از مقدمه مارکس - لندن ژانویه ۱۸۵۹ بر اقتصاد سیاسی انتشارات دیتس ۱۹۶۸ صفحه ۱۵) . نکته دیگر مبهم تحلیل مائوتسه دون در جمله بعدی او پیس میآید که

مینویسد: "تحت بورژوازی متوسط بطور عمد^ه بورژوازی ملی فهمیده میشود" یعنی بطور غیر عمد^ه بورژوازی غیر ملی نیز جزء این عده بشمار میرود چه در غیر اینصورت باید نوشته میشد که تحت بورژوازی متوسط بورژواری ملی فهمیده میشود. حال اگر چنین باشد بورژوازی غیر ملی چیست بجز بورژوازی کمپرادور و چرا در این رده از آن نام برده شده است؟ مائوتسه دون با جملات نا دقیق همه راههای آینده را باز میگذارد تا هر طور که خواست بعد ها راجع به "بورژوازی —

متوسط" اعلام موضع کند و این یا آن فرد و گروه را بـ بورژوازی بخش ملی یا غیر ملی آن به بندد. عبارت دیگر باز تحلیل عینی و طبقاتی او وارد دالانهای سیاست بازی میشود، با مبهم گوئی، پراگماتیسم مائوتسه دون میدان وسیع تاخت و تاز می یابد.

نکته غلط دیگر این تحلیل در خود تقسیم بندی نهفته است مائوتسه دون از بورژوازی میانه (متوسط) اسم میبرد و بورژوازی ملی را جزء این رده بحساب میآورد. آیا در چین بورژوازی بزرگ ملی وجود نداشت؟ بورژوازی متوسط چه مقوله ایست؟ متوسط با حرکت از کدام مشخصه بورژوازی؟ جواب به سؤال آخر و نظرنهائی مائوتسه دون در تحلیل طبقاتی او با رجوع به رده بندیهای بعدی روشن میشود.

مائوتسه دون در رده بندی بعد از خرده بورژوازی -
 سخن میگوید^(۱۸)؛ "۰۰۰ خرده بورژوازی، باین مقوله
 دهقانان صاحب زمین، صاحبان کارگاههای دستی و اقشار
 پائینی روشنفکران، دانش آموزان و دانشجویان، معلمان
 مدارس ابتدائی و متوسطه، کارمندان کوچک موسسات، وکلای
 مدافع کوچک، کسبه کوچک متعلقند ۰۰۰ با اینکه اقشار
 مختلف این طبقه در شرایط اقتصادی خرده بورژوازی هستند
 این طبقه سه گروه مختلف تقسیم میشود. اولین گروه آنهایی
 هستند که بازمانده اضافی در پول و غلات دارند یعنی
 انسانهایی که پس از ارضاء احتیاجات خود بوسیله کار بدنی
 یا فکری سالانه مقداری بازمانده اضافی بدست میآورند ۰۰۰
 دومین گروه از انسانهایی تشکیل میشود که شرایط اقتصادی
 شان بآنان امکان میدهد احتیاجات زندگی خود را عموماً
 ارضاء کنند. این انسانها بطور کلی با گروه اول تفاوت دارند
 آنان نیز در رویای ثروتمند شدن هستند لیکن مارشال چائو
 هرگز بآنان اجازه نمیدهد، همچنین بخاطر اینکه در سالهای
 اخیر تحت ستم و استثمار امپریالیسم و قدرتمندان نظامی
 و فئودالها و بورژوازی کمپرادور قرار دارند احساس میکنند که
 این جهان دیگر جهان سابق نیست ۰۰۰ سومین گروه از -
 انسانهایی تشکیل شده است که شرایط زندگیشان همواره -

بدتر میشود . بسیاری از اینان از نظر منشائی بخانواده ها^ی
 با اصطلاح مرفه متعلق بوده اند اما مناسباتشان مداوم عوس
 میشود ، در ابتدا بسختی خود را اداره میکنند ، و سپس
 هر چه بیشتر فقیر میشوند این انسانها بخاطر تفاوتی
 که میان گذشته و حال وجود دارد از نظر روحی زجر میکشند
 آنان نقش بسیار مهمی در جنبش انقلابی بازی کرده و از نظر
 تعداد بسیار زیادند " قبل از اظهار نظر در مورد —
 رده فوق لازم میبینیم نکاتی از رده بندی تحلیل مائو یعنی
 "نیمه پرولتاریا" را نقل کنیم . مائوتسه دون مینویسد^(۱۹) :
 "نیمه پرولتاریا . . . به نیمه پرولتاریا که در اینجا از آن صحبت
 است پنج مقوله متعلق است : ۱- اکثریت نیمه مالکان .

۲- دهقانان فقیر ۳- پیشه وران کوچک ۴- شاگردان
 (حجره - نویسنده) ۵- کسبه دوره گرد اقتصاد
 نیمه مالکان و دهقانان فقیر و پیشه وران کوچک با تولیدات
 هنوز ناچیز تر از دهقانان صاحب زمین و صاحبان کارگاهها
 مشخص میشود "

با مقایسه این رده بندیها و گروههای داخلی آن با یک
 دیگر مشخص میشود که مائوتسه دون تقسیم بندی طبقاتی
 خود را جز فاکتور موضع انقلابی (فاکتور ذهنی) بر اساس
 فاکتوری دیگر یعنی درجه ثروت نیز استوار ساخته است . به

عبارت دیگر فاکتور ثروت و موضع سیاسی و اساس تعیین کننده در تحلیل طبقاتی مائوتسه دون از جامعه چینی است و درست بر این دو اساس لرزان و غیر مارکسیستی است که نمیشود به تحلیل طبقاتی از جامعه پرداخت. مائوتسه دون پیشه وران با درآمد بیشتر از جزء خرده بورژوازی و "پیشه وران کوچک" تر از جزء نیمه پرولتاریا میگذارد. جایگاه طبقاتی دهقانان را بوسیله فقر و ثروت آنان یعنی با تقسیم بندی دهقانان فقیر، دهقانان صاحب زمین با درآمد بیشتر و کمتر معین میسازد و حتی در میان خرده بورژوازی ثروت را تعیین کننده قلمداد میکند چه در بخش بسندی خرده بورژوازی به بخش وجه در تعیین "نیمه پرولتاریا"، ثروت آن اصل تعیین کننده اساسی است. یعنی درست بر خلاف مارکس که از مقام و جایگاه طبقاتی افراد و گروههای اجتماعی، از چگونگی رابطه شان با وسائل تولید بر اساس حرکت تاریخی از نقش تاریخی آنها آغاز میکند و نقش اجتماعی آنان را تعیین مینماید. مائوتسه دون از درجه رفاه آغاز کرده و جایگاه طبقاتی گروههای انسانی را توضیح میدهد و درست تحت تاثیر این انحراف است که به نتیجه گیری کاملاً مخالف مارکس میرسد. او مینویسد "سومین گروه از انسانها تشکیل میشود که شرایط زندگیشان همواره بدتر میشود...

این انسانها بخاطر تفاوتی که میان گذشته و حال وجود -
 دارد از نظر روحی زجر میکشند "۰۰۰" یعنی انقلابی
 هستند چون در مقایسه گذشته و حال اختلاف حس میکنند
 و زجر میکشند انقلابی هستند چون میخواهند بدوران خوش
 گذشته برگردند یا لاقال حال را حفظ کنند در حالیکه مارکس
 درست عکس اینرا میگوید و مینویسد: "۲۰" "صنوف متوسط
 یعنی صاحبان صنایع کوچک، سوداگران خرده پا، پیشه -
 وران و دهقانان همگی برای آنکه هستی خود را بعنوان
 صنف متوسط از زوال برهانند با بورژوازی نبرد میکنند. پس
 آنها انقلابی نیستند بلکه محافظه کارند. حتی از این هم
 بالاتر مرتجعند زیرا میکوشند چرخ تاریخ را بعقب برگردانند
 "۰۰۰" حال در ادامه این نظر ببینیم که مارکس انقلابی
 شدن (ونه از نظر طبقاتی - تاریخی بودن) خرده بورژوازی
 را چه میداند. در اینکه خرده بورژوازی بماند و بخاطر
 گذشته بجنگد یا موضع خود را تغییر دهد و در فکر مصالح
 آتی خود نظریات پرولتاریا را بپذیرد. مارکس مینویسد: "۲۱"
 "اگر آنها انقلابی هم باشند تنها از این جهت است که
 در معرض این خطرند که بصوف پرولتاریا رانده شوند.
 لذا از منافع آتی خود دفاع نمیکند بلکه از مصالح آتی خویش
مدافعه مینمایند. پس نظریات خویش را ترك میگویند تا نظر

پرولتاریا را پدید آورند " • این تفاوت موضع از کجا ناشی —
 میشود ؟ از تحلیل طبقاتی (؟!) مائوتسه دون و مارکسیسم
 نوین (؟!) او ، مارکسیسم نوین !؟ مائوتسه دون و تحلیل
 طبقاتی " او همانطور که گفته شد پایه و اساس متفاوت با
 مارکسیسم دارد • عامل ذهنی و موضع سیاسی مرحله ای
 گروههای انسانی در جامعه و درجه ثروت آنان بوجود
 آورنده قرارگاه عینی طبقات است و نه طبق نظر مارکس
 قرارگاه طبقاتی در پروسه تولیدی و رابطه خاص گروههای
 اجتماعی با وسائل تولید مشخص سازنده موضع تاریخی —
 انقلابی آنان و همچنین درجه و امکان ثروتمند شدن و بهره
 وریشان • از اینروست که در تحلیل طبقاتی مائو بورژوازی —
 کمپرادور و فئودالها در یک مقوله اجتماعی — تاریخی قرار
 میگیرند و هر دو در نتیجه نمایندۀ عقب افتاده ترین و ارتجاعی
 عتیرین مناسبات تولیدی در چین میشوند • بورژوازی متوسط
 نمایندۀ سرمایه داری در چین است (حتما چون متوسط
 است) معلوم نمیشود چرا کمپرادورها و سرمایه داری بزرگ
 نمایندۀ سرمایه داری نیستند و یا نمایندۀ چه مناسبات
 تولیدی هستند و باز از همین روست که بورژوازی به دو —
 بخش کمپرادور و متوسط تقسیم میشود و نه کمپرادور و ملی
 (یعنی دو معیار متفاوت که در یکی وابستگی و در دیگری

اندازه متوسط بودن، ملاک قرار میگیرد) و نیمه پرولتاریا، نیمه پرولتاریا است چون فقیر است و لایه های خرد بورژوازی بر حسب ثروتشان (و نه چگونگی رابطه شان با تولید) — تقسیم بندی میشوند. • عبارت دیگر توزیع و مقدار بهره وری از توزیع (در کنار فاکتور موضع سیاسی) در چین طبقه میسازد و نه مناسبات تولید و قرارگاه گروههای انسانی در پروسه تولید اجتماعی و بهره وری از تولید اجتماعی در — خدمت فاکتور قبل. • و باز هم از همین روست که خرد بورژوازی در زجر کشی بخاطر آینده خود و برگشت به آن آینده بنظر مائوتسه دون انقلابی است. • حال اگر اظهار داریم که چنین نحو "تحلیلی" اساس مارکسیسم را به ریشخند میگیرد و به دوران ماقبل مارکس که سوسیالیستها تعیین کنند کی تولید را نمی دیدند برمیگردد، عین حقیقت را بیان کرده ایم

برای اتمام این بحث لازم میبینیم به آخرین نکته تحلیل طبقاتی مائو از جامعه چین اشاره کنیم و درست در اینجا است که آخرین نکات دانش و بینش مائوتسه دون از ماتریسم تاریخی بیرون میزند. • مائوتسه دون در بخش تحلیل — طبقاتی خود در مورد پرولتاریای چین چنین مینویسد: (۲۲) "تعداد پرولتاریای صنعتی مدرن چین دو میلیون نفر است

۰۰۰ با اینکه تعداد آنها زیاد نیست و پرولتاریای صنعتی
 نماینده نیروهای مولد جدید چین است و طبقه مثرقی در
 چین مدرن و نیروی رهبری کننده در جنبش انقلابی شده
 است ۰۰۰ پس از وقایع ۳۰ ماه مه میتوانیم بشناسیم که چه
 قرارگاه مهمی پرولتاریای صنعتی در انقلاب چین دارامی
 باشد ۰ اولین علت اینکه چرا کارگران صنعتی يك جنبش
 قرارگاهی میتوانند داشته باشند در مرکز آنان نهفته است ۰
 دومین علت شرایط اقتصادی بد آنهاست ۰ همه وسائل تولید
 از آنان دزدیده شده است ، برای آنان تنها دوست
 مانده است ۰ آنان ابد امید به ثروتمند شدن ندارند ،
 همچنین امپریالیستها ، مقتدرترین نظامی و بورژوازی بسیار
 فجیع با آنان رفتار میکنند و بهمین جهت مبارزین خوبی
 هستند ۰۰۰" در نظر اول شاید نکته نادرست نهفته
 در این تحلیل روشن نگردد ۰ مائوتسه دون بجای آغاز از
 قرارگاه تاریخی پرولتاریا در مناسبات تولیدی او با صنعت —
 مدرن که علت اساسی انقلابی بودن و توانا بودن پرولتاریا
 برای نابود ساختن بورژوازی و دگرگون کردن مناسبات تولیدی
 حاکم است دو علت اساسی برای قرارگاه پرولتاریا در انقلاب
 قائل است اول اینکه توده های پرولتاریا متمرکزند و دوم اینکه
 شرایط اقتصادی آنان بسیار بد است (چقد راین خصوصیتاً

از خصوصیات واقعی پرولتاریا دور و به خصوصیات بردگان دوران برده داری نزدیک است) با این تحلیل میتوان نتیجه گرفت که پرولتاریای سوئد، آلمان و غیره اساساً خصلت انقلابی ندارند چه یک شرط اساسی را دارا نیست. میبینیم که باز "تئوری فقر و ثروت" مائوحتی در مورد تحلیل از پرولتاریای صنعتی خود را نشان میدهد. مضافاً اینکه مائوتسه دون در این رده بیکاران و لومپن ها را نیز جزو پرولتاریا میآورد و مینویسد: ^(۲۳) "همچنین بسیار زیاد — پرولتاریای بینوا وجود دارد. اینان دهقانانی هستند که زمینهایشان را از دست داده اند. همچنین پیشه ورانی که کار ندارند. سطح زندگی شان پائین تر از هر نوع شرایط زندگی انسانی است و از همه نامطمئن تر است. رفتار با این آدمها مشکل بزرگی است که در مقابل چین قرار دارد اینان توانائی جنگ دلاورانه را دارند لپکن به اکسیونهای خرابکارانه تمایل دارند اگر اینان بدرستی هدایت شوند یک نیروی انقلابی میشوند. . . . " بعبارت دیگر باز درجه فقر و ثروت و همچنین توانائی به جنگ باعث میشود که لومپن ها در رده پرولتاریا قرار بگیرند.

ما با اشاره به آثار فلسفی و تحلیلی طبقاتی مائوتسه دون خواستیم نشان دهیم که برخورد مائوتسه دون به

پدیده های اجتماعی ، مقولات فلسفی و تئوریهای انقلابی
برخوردی غیر مارکسیستی ، پراگماتیستی و نادرست است .
ابرازات او که بصورت ایه های بی نقص از طرف توده های
چین و طرفداران اندیشه مائوتسه دون زمزمه میشود با -
مارکسیسم اختلافی اساسی دارد .

* * *

احاد اساسی تئوریهائی که بعنوان يك مجموعه تحت
اصطلاح " اندیشه مائوتسه دون " مشهور شده است عبارت
اند از - اصطلاح نیمه مستعمره - نیمه فئودال برای
جوامع عقب مانده . و تحت سلطه امپریالیسم - انقلاّب
دموکراتیک نوین که به دیکتاتوری دموکراتیک خلق میانجامد
و مقوله خلق و ضد خلق و تضاد های درون خلقی و برون -
خلقی . در این بخش از نوشته بجز مطلب " نیمه مستعمره
- نیمه فئودال " بقیه احاد این " اندیشه " مختصراً مورد
بحث قرار نمیگیرد . اندیشه ای که تاثیر مستقیم در " ساختمان
سوسیالیسم " در چین داشته و دستور العمل این ساختمان
بر اساس تئوریهای این " اندیشه " بنا شده است . اندیشه
ای که یکی از نتایج سیاسی آن ، سیاست خارجی امروز
جمهوری توده ای چین ، با تزهائی مانند " سه دنیا " ،
" سوسیال امپریالیسم روس دشمن اصلی خلفهای جهان " ،

"دوا بر قدرت" و ... است . اندیشه ای که حتی بسیاری از انقلابیون را بخود جذب کرده است و آخرین نمونه آنرا در رابطه با انقلاب ایران در ابرازات نقل شده در "نبرد خلق" ارگان سازمان چریکهای فدائی خلق شاهد بوده ایم . از این رو لازم است که احاد نظریات این اندیشه در کوره انتقاد گذاشته شده و قلبی بودن این سکه اشکار شود . ما سعی کردیم بجز در مواردی بسیار نادر در برخورد به چند اثر مائوتسه دون نقل قولهایی از مارکس انگلس ، لنین را در مقابل ابرازات آنها با ابرازات مائو نذاریم بلکه با ذکر مفصل بخشهایی از آثار مائو و برخوردی کوتاه ، غیر مارکسیستی بودن این نظریات را که گویا "مار-کسیسم - لنینیسم عصر ماست" نشان دهیم . اما در این قسمت میکوشیم با رجوع به نظریات لنین مقایسه ای بین نظریات مائوتسه دون در مورد "دیکتاتوری دموکراتیک خلق" در خدمت ساختمان سوسیالیسم ، و نظریات لنین انجام دهیم . بیشتر باین خاطر که ضد مارکسیست بودن نظریات مائو روشن شود و اکلکتیسم خرد بورژوائی مائوتسه دون در برخورد به بورژوازی و خرد بورژوازی یقه ما را در زمینه - انقلاب ایران نکیرد . بر این اساس در نوشته های بعدی نظر خود را در مورد خصلت انقلاب ایران ، مرحله دموکراتیک

انقلاب سوسیالیستی و خصوصیات دولتی که به ساختمان
سوسیالیسم دست میزند بیان خواهیم کرد تا روشن شود که
نقد بر نظریات مائوتسه دون یک برخورد روشنفکرانه و ایراد
گیرانه نیست بلکه در خدمت صیقل تئوریهای انقلابی و خد-
متگراری به انقلاب ایران است.

در قسمت زیر بخشی از آنچه در صفحات اول مقاله
در کرده ایم، اینبار در کنار نقل قولهای از مارکس،
لنین تکرار میشود و نکاتی جدید به آن اضافه میشود علی الاصول
ما با نقل "ایه وار" از کلاسیک های مارکسیستی مخالفیسم
ولی از آنجا که "اندیشه مائو" بصورت ادامه و تکامل
مارکسیسم - لنینیسم ارائه میشود و برای نشان دادن -
تباین آنها مجبور به آوردن نقل قولهای مکرر هستیم.

* * *

برای اینکه نشان دهیم مائوتسه دون با حرکت از چه
نظرگاه ایدئولوژیک و طبقاتی، دیکتاتوری دموکراتیک خلق را
جانشین دیکتاتوری پرولتاریا کرده است و با دولت چند-
طبقه ای "بورژوازی ملی، پرولتاریا، دهقانان ... " سوسیال-
لیسم را در چین ساختمان نموده است و چرا این نظرگاه،
غیر پرولتری و پراگماتیستی و غیر مارکسیستی است در ابتدا

د و نقل قول از مائوتسه دون را دکر می‌کیم تا روشن شود که مائوتسه دون تحلیل خلق و ضد خلق، ابرازات مربوط به وحدت طبقاتی بورژوازی و پرولتاریا را نه برای مناسبات اجتماعی خاص و استثنائی بلکه برای ساختمان سوسیالیسم طرح کرده است. د یکتاتوری دموکراتیک خلق در واقع آلترناتیو مائوتسه دون در مقابل د یکتاتوری پرولتاریا است. مائوتسه دون مینویسد: "در مرحله کوشی که دوران ساختمان سوسیالیسم است، خلق شامل تمام ان طبقات، قشرها، و سازمانها و گروههای اجتماعی میشود که طرفدار و پشتیبان امر ساختمان سوسیالیسم هستند و در آن شرکت می‌جویند در حالیکه دشمنان خلق ان نیروها و گروههای اجتماعی هستند که در برابر انقلاب سوسیالیستی مقاومت می‌ورزند، نسبت به ساختمان سوسیالیسم به دید خصومت مینگرند و به ان زیان میرسانند". "بورژوازی ملی کشور ما در دوران انقلاب سوسیالیستی از طرفی طبقه کارگر را بخاطر کسب سود استثمار میکند و از طرف دیگر پشتیبان قانون اساسی است و حاضر به پذیرش تحول سوسیالیستی نمیشد"

(چهار رساله فلسفی، ص ۱۲۹)

مسئله د یکتاتوری پرولتاریا چیست و آیا د یکتاتوری دموکراتیک خلق بسط مارکسیسم - لنینیسم است؟ این سئوالی

۵۸

است که ما بطور خلاصه با مراجعه بانار مارکسیسم بآن جواب خواهیم داد. • لنین در اثر انقلاب پرولتاریائی و کائوتسکی مرتد مینویسد: ^(۲۴) "مسئله دیکتاتوری پرولتاریا مسئله ای راجع به مناسبات دولت پرولتاریائی با دولت بورژوائی، دموکراسی پرولتاریائی با دموکراسی بورژوائی است. • آدم گمان نمیکند که این مسئله مثل روز روشن است. • بعبارت دیگر دیکتاتوری پرولتاریا مشخص سازنده چگونگی دولت و دموکراسی حاکم بر یک جامعه است. • اهمیت اساسی دیکتاتوری پرولتاریا و این مسئله که دیکتاتوری پرولتاریا (ونه خلق بازیهای خرد بورژوازی) اساس تفکر — دید و عمل کمونیست ها است در نقل قولی که میآوریم مشخص میگردد. • لنین می نویسد: ^(۲۵) "مسئله اساسی که کائوتسکی در دفتر خود طرح میکند مسئله مضمون هستی انقلاب پرولتاریائی یعنی مسئله دیکتاتوری پرولتاریا است. • این مسئله برای همه کشورهای، بخصوص برای کشورهای پیشرفته، بخصوص برای کشورهای در حال جنگ و بخصوص برای امروز اهمیت بزرگی دارد. • باید بدون اغراق گفت که این مهمترین مسئله تمامی جنگ طبقاتی پرولتاریا است. • بهمین جهت باید با هوشیاری بان پرداخت."

این نقل قول نشان میدهد که دیکتاتوری پرولتاریا

یکی از مسائل اساسی و پایه ای ساختمان سوسیالیسم ،
 یکی از اصول خدشه ناپذیر مارکسیسم - لنینیسم است و -
 ضمناً این نقل قول توضیحی است در این جهت که چرا
 ما برخورد به " اندیشه مائوتسه دون " و تزه های " خلقی "
 او را از تئوری دیکتاتوری دموکراتیک خلق آغاز کردیم تا اثبات
 نمائیم که مائوتیسم نه تکامل مارکسیسم بلکه تئوریهای خاصی
 است که گاهی (و نه همیشه) با اصطلاحات مارکسیستی
 عرضه میشود . بزودی خواهیم دید که لنین در برخوردش به
 دموکراسی کائوتسکیستی و خلقی بودن این موجود در مقابل
 دیکتاتوری پرولتاریا چگونه بوده است . قبل از ذکر نقل
 قولهای لنین لازم میدانیم نقل قولی از مارکس که لنین نیز
 (مختصرتر) بآن اشاره کرده است بیاوریم مارکس مینویسد :
 (۲۶) " سئوالی که در اینجا طرح میشود اینست که در -
 جامعه کنونی چه دگرسانی پدید خواهد شد ؟ بعبارت
 دیگر در آنجا ، جامعه (کمونیستی) چه نقش (فونکسیون)
 های اجتماعی بجای میماند که با کارکرد های حکومت امروزی
 مشابهت دارد ؟ بدین سؤال تنها میتوان بطرز علمی جواب
 گفت . و انسان با ترکیب هزار باره کلمه " خلق " با واژه -
 " حکومت " حتی یک سرسوزن هم باین مسئله نزدیک نخواهد
 شد . (اگر مارکس میدانست که تکامل دهندگان مارکسیسم

و مارکسیست — لنینیستهای بزرگ عصر ما تنها با این واژه ها نظریات او را " بسط " داده اند چه میکرد ؟) بین جامعه سرمایه داری و جامعه کمونیستی ، مرحله ای از دگرسانی انقلابی یکی بدیگری وجود دارد . متناظر با این مرحله یک گذار سیاسی نیز وجود خواهد داشت که طی آن حکومت چیز دیگری جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا نمیتواند باشد . عبارت دیگر بنظر مارکس دیکتاتوری پرولتاریا نه یک اصل «روری و تبلور واقعی قدرت پرولتاریا بلکه تنها گذار سیاسی به سوسیالیسم است . گذار به سوسیالیسم طی حاکمیتی (معنی درست کلمه ، و نه حکومت) انجام میدهد که دیکتاتوری پرولتاریا میباشد . حال اگر امروزه کسانی پیدا شده اند که سوسیالیسم را در جامعه ای با حاکمیت خلق ، دولت خلقی ، دیکتاتوری بورژوازی ملی ، دهقانان ، کارگران و ... ساختمان کرده اند کار آنان بیشتر به چشم بندی و معجزه شبیه است تا با تئوریهای نبرد طبقاتی ، دیکتاتوری پرولتاریائی . بهر حال با مارکسیسم — لنینیسم قرابتی ندارند . اینکه ساختمان سوسیالیسم و گذار به جامعه بی طبقه تنها و تنها طی دیکتاتوری پرولتاریا میتواند صورت گیرد و اینکه این اصل یکی از پایه های مارکسیسم است از نقل قولهای فوق به خوبی برمیآید . لیکن برای جلوگیری

از هر گونه تفکر باطل و اینکه ما در اینجا شاید با حذف و
تغییر نظریات مارکس، دیکتاتوری پرولتاریا را ضرورتی
خدا شده نپذیرود دیکتاتوری دموکراتیک اقشار و طبقات مختلف
را غیر مارکسیستی و الکلیستی میدانیم به ذکر یک نقل قول
دیگر از مارکس میرد ازیم. مارکس مینویسد: " (۲۷) آنچه
که مربوط بمن میشود اینست که، این دست آورد من نیست
که وجود طبقه در جامعه مدرن و نبرد میان آنان را کشف
کرده ام. تاریخ‌نویسان بورژوازی مدتها پیش از من تکامل
تاریخی این نبرد طبقاتی، و اقتصاددانان بورژوازی آناتومی
اقتصادی این نبرد را ترسیم کرده اند. آنچه جدیدی
را که من آورده ام اینست که: ۱- ثابت کرده ام که موجودیت
طبقات تنها به مرحله تکامل تاریخی وابسته است.

۲- که نبرد طبقاتی ضرورتاً به دیکتاتوری پرولتاریا میانجامد

۳- که این دیکتاتوری خود تنها یک گذار برای مرتفع
ساختن همه طبقات و گذار به یک جامعه بی طبقه است.

بنا بر این میبینیم که درست آنچه را که اساس مارکسیسم
است مورد "بسط"، تغییر و تبدیل مائوتسه دون قرار
گرفته است. پراگماتیسم، این پراگماتیسم مائوتسه دون است
که به وحدت با بورژوازی ملی که لویا مدافع سوسیالیسم است
و حکومت مختلط طبقاتی میانجامد. این دولت مختلط

طبقات در "اندیشه مائوتسه دون" است که اساس قدرت دولتی شده است که امروز بجای انقلاب جهانی از عمده بودن مبارزه علیه سوسیال امپریالیسم دم میزند و بجای — تحلیل طبقاتی از جوامع، جهان را بسه جهان تقسیم می کند و بجای کمک با انقلابات پرولتری و آزاد بیخش بفکر یافتن عناصر "مستقل و ملی" در میان شاهان و شاهزادگان و — ارتجاعیون سیاه بین المللی است. حال که در نقل قولهای فوق اساسی بودن و اهمیت پایه ای دیکتاتوری پرولتاریا را در خدمت ساختمان سوسیالیسم ذکر کردیم به نقل قول — هائی از لنین میپردازیم. لنین مینویسد: (۲۸) "کائوتسکی میبایست میدانست که فرمول "دیکتاتوری پرولتاریا" تنها — بیان تاریخی، مشخص و از نظر علمی دقیق وظیفه پرولتاریا است که ماشین قدرت دولتی را "در هم میشکند". وظیفهٔ که مارکس و همچنین انگلس با توجه به تجربیات ۱۸۴۸ و بیشتر از آن انقلاب ۱۸۷۱، ۴۰ سال تمام میان سالهای ۱۸۵۲ تا ۱۸۹۱ از آن سخن گفته اند "....." (۲۹) "دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا قدرتی است که بدست آورده — شده و بوسیله قهر پرولتاریا در مقابل بورژوازی پایدار نگه داشته میشود، قدرتی که به هیچ قانونی وابسته نیست....." (۳۰) "..... دولت استثمارشدگان باید با چنان دولتی

(منظور دولت استثمار کنندگان است) از اساس متفاوت -
 باشد. او باید دموکراسی برای استثمار شوندگان و ستمگری
 بر استثمار کنندگان باشد. ستم بیک طبقه بمعنای اینست
 که این طبقه از تساوی حقوق برخوردار نیست، که آن طبقه
 از دموکراسی بیرون رانده میشود (خارج دموکراسی قرار
 داده میشود). حال اگر بعنوان یک لیبرال دلیل بیاوریم
 باید بگوئیم اکثریت تعیین میکند و اقلیت باید قبول کند.
 هر کس قبول نکند مجازات میشود. همین ...

ما در اینجا بذکر نقل قولهای لنین پایان میدهیم و
 به مقایسه آنچه مارکس، انگلس و لنین در مورد دیکتاتوری
 پرولتاریا ابراز کرده اند با "اندیشه مائوتسه دون" می
 پردازیم. همانطور که در صفحات قبل این نوشته آمده
 است مائوتسه دون دیکتاتوری خلق را دیکتاتوری چند طبقه
 برای تحت فشار قرار دادن ارتجاعیون میدانند و نتیجه ای
 که میخواهد از این دیکتاتوری بگیرد اینست که ارتجاعیون جزا
 راست نپویند، "هیچ گفتار و هیچ رفتاری مخالف حکومت
 موجود از آنان سر نزنند" و "هر گفتار یا رفتاری از این قبیل
 فوراً جلوگیری و موجب مجازات میشود" دموکراسی طبقاتی
 مائوتسه دون نیز اینست که "خلق از حق بیان، حق تشکیل
 جمعیت ها و اجتماعات و غیره برخوردار است" خلق هم

عبارت است از "کارگران ، دهقانان ، خرد ، بورژوازی ، بورژوازی
 ملی و ... " و درون خلق "سیاست مدارا" بثار میرود ، یا
 بعبارت دیگر میان پرولتاریا و بورژوازی ملی و خرد ، بورژوازی
 دموکراسی کامل برقرار است و تنها سیاست ، سیاست مدارا
 است . مارکس ، انگلس و لنین چه از دیکتاتوری و دموکراسی
 طبقاتی و چه از فرم سیاسی مرحله ساختمان سوسیالیسم
 برخوردی اساسا متفاوت و مختلف و مخالف با " اندیشه "
 دارند . لنین بروشنی (نگاه کنید به نقل قول آخر شماره
 ۳۰) مینویسد که استثمار شوندگان با استثمار کنندگان
 حقوق مساوی ندارند (کیست که نداند بورژوازی ملی یا
 کمپرادورس ماهیتا استثمار کنند است و بورژوازی که استثمار
 نکند بورژوازی نیست) و استثمار کنندگان خارج از دموکراسی
 هستند . در مورد آنان دموکراسی اجرا نمیشود بلکه
 درست برعکس هژمونی پرولتاریائی در فرم سیاسی دیکتاتوری
 پرولتاریا طبیعتا سرکوب و تحت فشار قرار دادن استثمار
 کننده گان را در خود دارد . لنین بدرستی اشاره میکند
 که بنظر لیبرالها (مقایسه کنید نظر مائوتسه دون را با آن)
 اکثریت (بخوانید خلق) تعیین میکند و اقلیت (بخوانید
 ضد خلق) ناچار به اجرای آن است و هر کس که قبول نکند
 مجازات میشود . همین " یا بعبارت دیگر لیبرالها معتقدند

آنها (غذ خلق) را تحت فشار میگذارند تا جز راه راست
نیابند و اجازه نمیدهند که هیچ گفتار و هیچ رفتاری مخالف
حکومت از آنها سر بزند و هر گفتار یا رفتاری از این قبیل
فورا جلوگیری و مجازات میشود همین .

می بینیم با اینکه اثر لنین پیش از اثر مائوتسه دون —
نوشته شده است لنین با تیز بینی خاص حتی جملات مائو
تسه دون لیبرال را پیش بینی کرده و بعنوان نظر لیبرالها
در مورد دولت فرمول وار عرضه میکند . اینست آن اصلی که
ما بر اساس آن در صفحات قبل بان داشتیم که "اندیشه
مائوتسه دون" اندیشه درهم ، اکلکیتسم خرده بورژوازی و
پراگماتیسم لیبرالی است . اینست یکی از فرقهای اساسی
"اندیشه" با مارکسیسم — لنینیسم .

به نکتۀ دیگر مقایسه دیکتاتوری پرولتاریا و دیکتاتوری
دموکراتیک خلق میردازیم . لنین (و قبل از او مارکس و
انگلس) فرم سیاسی گذار به سوسیالیسم را بدقت مشخص
میکنند و مینویسند: "دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا قدرتی
است که بدست آورده شده و بوسیله قهر (و نه آنطور که
مائوتسه دون میثویت مدارا) پرولتاریا در مقابل بورژوازی
پایداری نگهداشته میشود" در اینجا لنین بعنوان یک
کمونیست واقعی مجموعه جامعه را طبقاتی میبیند و از قهر

يك طبقه (پرولتاریا) در مقابل طبقه دیگر (بورژوازی) سخن میگوید. بی گمان در زمان او نیز "بورژواهای خوب" وجود داشتند که حتی از مارکسیسم "دفاع" میکردند لیکن برای لنین در مسئله دولت این یا آن فرد مطرح نبود بلکه بحث اساسی ساختمان سوسیالیسم و اعمال قهر طبقاتی بوده است. از اینرو بر خلاف مائو طبقه بورژوازی را بجناحی—مختلف تقسیم نمیکند و صریحا از قهر پرولتاریا در مقابل بورژوازی سخن میگوید. مائوتسه دون با دوری گزیدن از تحلیل طبقاتی و گرفتار بودن در پراگماتیسم انقلابی و با تقسیم طبقه بورژوازی به دو طبقه تا بآنجا پیش میرود که بورژوازی ملی را طرفدار سوسیالیسم و سیاست در مقابل آنرا سیاست مدارا قلمداد میکند. عبارت دیگر اساس تفکر مارکسیستی — لنینیستی را نفی و سیاست بازیهای مرحله ای و جلب بخشی از بورژوازی را (که احتمالا در انقلاب آزادی بخش و از زاویه ای متفاوت، متحد موقت حزب کمونیست می توانست باشد) تئوریتیزه کرده و در نتیجه گیری بانجا می رسد که از زبان لنین باید باولیرال خرده بورژوا نام نهاد. ما در بخشهای دیگر گفتیم که نمیتوان از رهبری و هژمونی پرولتاریا دم زد بدون اینکه بطور مشخص دیکتاتوری پرولتاریا را مطرح ساخت و گفتیم که دیکتاتوری (دموکراسی) پرولتاریا

تنها شکل واقعی هژمونی پرولتاریائیست . این اصل را ما از مارکس ، انگلس و لنین آموختیم . و تئیه لنین مینویسد : " کائوتسکی میبایست میدانست که فرمول د یکتاتوری پرولتاریا تنها بیان تاریخی ، مشخص و از نظر علمی دقیق وظیفه پرولتاریاست " ، در واقع این اصل اساسی را بیان میدارد .

می بینیم که صحبت از هژمونی و رهبری کردن پرولتاریا و سپس تبلیغ دولت تمام خلقی را نمودن اکلکسیسم ضد مار - کسیستی است . می بینیم که صحبت از هژمونی و رهبری پرولتاریا سخن گفتن و در تئوری و عمل د یکتاتوری د موکراتیک خلق را توجیه کردن ، نه تنها تجدید نظر در یک اصل اساسی مارکسیسم ، بلکه دوری گردن از اصول مارکسیسم - لنینیسم و نفی مجموعه تحلیل های طبقاتی کمونیستی د ر جامعه سوسیالیستی و نفی وظیفه پرولتاریاست ، چرا که نظر مارکس در مورد د یکتاتوری پرولتاریا نه از یک تاکتیک سیاسی بلکه از مجموعه تحلیل های تاریخی سرچشمه میگردد و او مینویسد : " بین جامعه سرمایه داری و جامعه کمونیستی مرحله ای از د کراسانی انقلابی یکی به دیگری وجود دارد . متناظر با این مرحله یک گذار سیاسی نیز وجود خواهد داشت که طی آن حکومت چیز دیگری جز د یکتاتوری انقلابی پرولتاریا نمیتواند باشد " . و یا مینویسد : " که نبردد

طبقاتی ضرورتاً به دیکتاتوری پرولتاریا میانجامد " .

حال ممکن است عده ای پیدا شوند و بگویند که مارکس و — انگلس از گذار سرمایه داری به سوسیالیسم سخن گفته اند و نه از گذار جامعه ای نیمه فئودال — نیمه مستعمره . تحلیل های مارکس و انگلس و لنین نشان میدهند که اصل مسئله در گذار به سوسیالیسم و ساختمان سوسیالیستی است . آنچه که منظور ماست نیز اینست که هیچ ابراز دیگری جز ابراز دولت دیکتاتوری پرولتاریائی قادر نیست سوسیالیسم را مستقر کند ^(۱) و این آن امر مهمی است که مائوتسه دون — هرگز بدرك آن موفق نشده است و همواره دولت را مساوی حکومت و حکومت را جمع افرادی از بورژوازی " خوب " ، خرده بورژوازی و اعضا " حزب دیده است . دقت در این نقل قول انگلس جریان را مشخص میسازد : " از آنجا که دولت فقط يك تشکل گذر است که در نبرد ، در انقلاب مورد استفاده قرار میگیرد تا مخالفین را بطور قهر امیز سرکوب کند بسی معناست که از دولت خلقی آزاد سخن بگوئیم . تا زمانیکه پرولتاریا دولت را هنوز لازم دارد انرا نه بخاطر آزادی بلکه برای سرکوب کردن مخالفین خود بکار میبرد . از آنزمانیکه از آزادی میتوان سخن گفت دولت بعنوان دولت از بین می رود " از اینرو تنها و تنها پرولتاریاست که میتواند چنین

۱ — برای توضیح بیشتر به جزوه " مرحله تدارك " مراجعه شود

دولت میرند ، ، چنین دولت مرتفع شوند ، ای را بوجود آورد .
 دولت همواره ابزار اعمال قهر است و از نظر تاریخی تنها یک
 طبقه است که میتواند و باید این ابزار اعمال قهر را به ابزار
 میرند و مرتفع شوند بدل سازد و آنرا بکار گیرد . —
 ساختمان سوسیالیسم خود بخود این ابزار مرتفع خواهد
 شد چه زمینه مادی اعمال قهر بدست پرولتاریا نابود شد .
 است . از آنجائیکه تنها و ماهیتا یک طبقه و تنها و ماهیتا
 دیکتاتوری یک طبقه سازندگی این ابزار میرند را در خود
 دارد (رسالت آنرا دارد) لنین میگوید : " مسئله دیکتاتوری
 پرولتاریا برای همه کشورها ، بخصوص برای کشورهای پیش
 رفته ، بخصوص برای کشورهای در حال جنگ و بخصوص برای
 امروز اهمیت بزرگی دارد . باید بدون اغراق گفت که این
 مسئله تمامی جنگ طبقاتی پرولتاریاست . " و اهمیت دیکتا
 — توری را برای همه کشورها و برای امروز مطرح میکند . ما
 در اینجا نمیخواهیم بذرده ها نقل قول روشن دیگر از —
 مارکس و انگلس و لنین دست بزنیم منظور اساسی این بود
 که روشن شود نظریات مائوتسه دون نه مارکسیسم — لنینیسم
 عصر حاضر بلکه تئوریهای اساسا متفاوت با مارکسیسم — لنینیسم
 است . در اینجا آخرین نکته قابل ذکر از دیکتاتوری دموکرا —
 تیک خلق را آورده و جمع بندی میکنیم . همانطور که در صفحات

اول این نوشته آوردیم ، مائوتسه دون از اعمال قهر طبقاتی
 برداشتی نظیر فیلسوفان خوبدل چینی دارد و اخلاقیات
 آنان و نوعی مسیحیت را مشعلی فرا راه خود قرار داده -
 است و نه مارکسیسم - لنینیسم را . هدف او در اعمال دیکتاتوری
 اینست که " دشمنان " را برای راست هدایت کند که اگر
 دست به طغیان زنند ، خرابکاری نکنند ، اغتشاش برنیا -
 نکنند بانها نیز زمین و کار داده خواهد شد " و همه چیز
 بخوبی و خوشی خاتمه میپذیرد . در نقل قول آخر از -
 انگلس دیدیم که منظور از دیکتاتوری پرولتاریا در ه -
 شکستن قهر امپریالیزم ماشینی دولتی است و در هم شکستن قهر
 امیز مقاومت بورژوازی و اقصای دیگر غیر پرولتری و نه سر برآه
 کردن آنان . شاید عده ای تعجب کنند از اینکه چرا وقتی
 در چین میتوان بخشی از بورژوازی و خرده بورژوازی را بسا
 نصیحت و تهدید به مجازات سر برآه کرد اینهمه از قهر
 يك طبقه صحبت میشود . جان کلام اینجاست .
 ی
 ما با تحلیل طبقاتی از جامعه ، با شناخت از پروسه ها
 اجتماعی و با درک دقیق از طبقه و منافع طبقاتی باین نتیجه
 میرسیم که اعمال قهر طبقاتی ضرورتی کتمان ناپذیر است و
 تنها با اعمال قهر میتوان زمینه مادی رشد بورژوازی و خرده
 بورژوازی را مرتفع ساخت . ماشین دولتی میزند ، پرولتاریائی

د یکتاتوری پرولتاریا ، انجمن ناصحین برای هدایت طبقات
 و اقشار دشمن براه راست نیست بلکه ابزاری است که با آن
 موجودیت طبقات نفی میشود علت وجودی آنها از بین می
 رود و هیچ طبقه اجتماعی وجود ندارد (تاریخ اینرا بارها
 و بارها آموخته است) که با تهدید به مجازات خود را در
 کوران نفی کننده قرار دهد . ممکن است علیه حکومت ظغیان
 نکند ولی از راه های دیگر وارد شود ، در برنامه ها اعمال
 نظر کند ، بازار را بخدمت بگیرد و ایدئولوژی خود را از
 طرق مختلف در زندگی جامعه رسوخ دهد و . . . بنابراین
 بحث بر سر طغیان ، قبول دستورات حکومت یا عدم آن ، راه
 راست برگردن و یا در راه انحراف ماندن نیست بلکه مسئله
 از این برخورد های سطحی بسیار عمیقتر است . بحث بر سر
 چگونگی اعمال قهر شکنده ، ابزار آن و این مسئله است که
 تنها اعمال قهر شکنده پرولتاریا و توسط ابزار دیکتاتوری -
 پرولتاریا و نابودی کامل وی کم و کاست زمینه مادی و ایدئو
 - لوژیک رشد بورژوازی و خرده بورژوازی بشکل انقلابی و قهر
 آمیز ضامن ساختمان سوسیالیسم است . در نظر نگرفتن این
 اصل یعنی نفی رسالت طبقاتی پرولتاریا و حرکت لزوماً
 (و از نظر تاریخی - اجتماعی) ضرورتاً قهرآمیز این طبقه
 علیه هر نوع استثمار ، علیه هر طبقه و قشری بجز پرولتاریاست .

این بدان معنا نیست که باید بورژواها و خرده بورژواها را
 بدار آویخت و نه بدان معنا که پس با نصیحت باید آنان را
 براه راست هدایت کرد . عبارت دیگر د یکتاتوری پرولتاریا
 نه یک خواست بلکه یک ضرورت برای ساختمان سوسیالیسم
 است . د یکتاتوری انقلابی پرولتاریا بجهت خصوصیت و —
 ماهیتش بخاطر علت وجودی و رسالتش ضرورتا ابزار اعمال
 قهر علیه همه استثمارگران و علیه همه زمینه هائست که
 نوعی از استثمار را توجیه میکنند . از اینرو اعمال قهر د یکتا
 — توری پرولتاریا بر بورژوازی " ملی یا کمپرادور " خرده —
 بورژوازی ، با د یکتاتوری او ، با رهبری و هژمونی او درآمخته
 است و یکی از دیگری جدائی ناپذیر است . تضعیف و نفی
 بازار ، برقراری اقتصادی با نقشه ، مبارزه ایدئولوژیکی در
 زمینه خانواده ، مناسبات فرد و جمع پیا داشتن شوراهای
 کارگری ، مرتفع ساختن هر نوع مالکیت خصوصی ، از بیمن
 بردن جدائی نیروی کار و حاصل کار و . . . همه و همه
 نکات برنامه سوسیالیستی ، اشکال مختلف تظاهرات د یکتاتوری
 پرولتاریا با قدرت قهریه و بانجام رسانی ساختمان سوسیا —
 لیسم است . در هر قدم از این پروسه نفی قهرآمیز طبقات
 و اقشار بورژوازی و خرده بورژوازی نهفته است . ما در سا —
 ختمان سوسیالیسم به بهترین و آرامترین طبقه بورژوازی و

قشر خرد، بورژوازی، به بهترین بورژواها و خرد، بورژواها زمین و کار نمیدهم بلکه پرولتاریا و توده مردم خود دسته جمعی تولید و دستجمعی مصرف میکنند. ماشین دولتی غامن بوجود آوردن يك چنین مناسباتی تحت تئوریهای مارکس و انگلس و لنین، دیکتاتوری پرولتاریاست و لاغیر.

جمع بندی میکنیم :

۱- تئوری خلقی مائوتسه دون و قله این تئوری دیکتاتوری دموکراتیک خلق يك نظریه پراگماتیستی است. این نظریه برای توجیه عقب ماندگی مناسبات در چین تا آنجا به پس میروند که مرز تاریخی پرولتاریائی میان مارکسیسم و تئوریهای سوسیالیستی دیگر را شکسته و مارکسیسم را تا حد تئوریهای سوسیالیستی مبتدل پائین میآورد. دیکتاتوری (دموکراسی) پرولتاریائی را نفی میکند. دولت بمعنای مارکسیستی آن تغییر مینماید و در تئوری و عمل، خلق متشکل از چند طبقه چنانشین طبقه پرولتاریا میشود. از نظر سیستم تئوریک نظریه مائوتسه دون در این بخش با اساس "خلق و ضد خلق"، "دیکتاتوری دموکراتیک خلق"، "برون خلق و درون خلق" نظریه ای اکلکتیستی است و نه مارکسیستی. نتیجه سیاسی این چنین تزهائی در سیاست جمهوری توده ای چین نسبت به حکومتها و قدرتهای

مختلف بخوبی عیان شده است . خلق دانستن جعفرنومیری
و باند ارانیکه و شاهنشاه زمانیکه به کشتار سوسیالیستها
و کمونیستها دست میزنند توجیه تئوریک خود را در " اندیشه "
باسانی میابند .

۲- تحلیل مائوتسه دون از طبقات و تضاد طبقاتی

تحلیل پی گیر مارکسیستی نیست . بیشتر به نقش مرحله ای
طبقات در مبارزه سیاسی یک زمان مشخص توجه میشود و با
حرکت از موضع سیاسی توده های یک طبقه در مبارزه سیاسی
ضد امپریالیستی به توضیح ماهیت و قرارگاه طبقاتی طبقات
پرداخته میشود و از این رو با متد و تحلیل مارکسیستی
متناقض است . چه حرکت از مجموعه و روابط واقعی اجتماعی
مناسبات اجتماعی حاکم و قرارگاه تاریخی طبقات آن حرکت
است که ماهیت و نقش تاریخی هر طبقه را میتواند توضیح
دهد . کاری که مارکس در مورد سرمایه داری ، در مورد نبرد
طبقاتی پرولتاریا و بورژوازی و بالاخص برای تعیین چگونگی
و نقش پرولتاریا در ساختمان سوسیالیسم انجام داد . نتیجه
روش و دید اول ضرورتا این خواهد بود که کمپرادورها و
فئودالها همسنگ باشند ، بورژوازی ملی طبقه خواستار
سوسیالیسم بوده و لومپن ها نوعی پرولتاریا بحساب آیند .
این روش اکتیویستی ریشه بینشی خود را در پراگماتیسم

مائوتسه دون دارد . برای او مصلحت روز و " واقعیت ملموس " مورد استفاده فوری است . پراتیک و مورد استفاده بودن سیاسی اشیا و پدیده ها ، ماهیت پدیده ها و قرارگاه آنان را مشخص میکند . " شناخت " طبقاتی او بر اساس اصل استفاده عملی و موفقیت قرارداد و با معیار استفاده عملی و موفقیت فوری ارزیابی میشود . کوشش او در " تحلیل طبقاتی " و ارزیابی از طبقات در واقع چیزی نیست جز اینکه " قانونمندی " در حرکت تاریخی را با رفتار و اعمال سیاسی و استفاده بخش آینده بشناسد . در جنب این پراگماتیسم ، نظریات فیلسوفان و اخلاقیون چینی تأثیری مهم در نظریات مائوتسه دون دارد . شعارهای بد را به خوب تبدیل کنیم ، از سختیها نهراسیم ، آتش فشان و اژدهای هفت ساله ، دیدن خدا و . . . انعکاسی از تأثیر سوزکویسم اخلاقیون و فلاسفه چینی است که در مجموع تحلیل اجتماعی - طبقاتی مائوتسه دون را میسازد .

۳- بر خلاف آنچه که گفته میشود دیالکتیک ماتریالیستی توسط مائوتسکامل داده نشده است بلکه آثار مائوتسه دون در این زمینه در حد عقب مانده ترین آثار دیالکتیک است . مائوتسه دون در آثار فلسفی خود اگر چه از تضاد صحبت میکند لیکن موفق نمیشود در نبرد تضادها موجودیت واقعی

این پروسه را بیان دارد • چه از نظر جنگ و وحدت تضاد
های مائوتسه دون و چه آنالیز چگونگی تضادها در واقع
ساده کردن غلط و مبتدل جنگ و وحدت تضادها در ماتریا-
لیسم تاریخی است •

همانطور که گفته شد معیارهای خوب و بد، گرم و سرد،
پائین و بالای مائوتسه دون برای توضیح تضاد در دیا-
لکتیک ماتریالیستی، قراردادادن مکانیکی تضادهای در سطح
خارجی است در دیا لکتیک علمی و ماتریالیستی نه در مقابل
هم قراردادادن تضادها و طرح تضاد در سطح منطقی بلکه
بیان و توضیح اشیاء و پدیده ها و پروسه واقعی تکوین-
پدیده های مورد نظر است • به عبارت دیگر ماتریالیسم
دیا لکتیک باید حرکت داخلی و در خود پدیده را تحلیل-
کند • از آنجائیکه مائوتسه دون تضادها را در سطح میبیند
و وحدت و جنگ تضاد، آنتاگونیسم و غیر آنتاگونیسم تضادها
را بدوی میفهمد بسیاری نتیجه گیریهای او در سطح
سوسیالیسم بدوی و عقب مانده و اکثرا انحرافی باقی میماند •
جنگ جهانی را "خوب نه بد" میدانند چه به نابودی
سرمایه داری میانجامد، قیام ارتجاعیون در یک انقلاب را
"امر خوب و نه بد" ارزیابی میکند چون انقلاب اجتماعی
"محکم" میشود و غیره • نتایج دلخراش این "اندیشه"

را ما در نوشته های بعدی با مثال و فاکت های مختلف بطور
 مشروح تر توضیح خواهیم داد . در آخر ما جمله یکی از
 دیالکتیسیست ها را نقل میکنیم که گفت " دیالکتیک مائوتسه
 دون با مارکسیسم همان نسبتی را دارد که الکیما با شیمی
 مدرن " نتیجه اینکه برخلاف هایپنوی عده ای مائوتسه دون
 دیالکتیک ماتریالیستی را تکامل نداده است . بلکه بدترین
 و پستریا افتاده ترین دیالکتیک منطقی را بعنوان دیالکتیک
 ماتریالیستی جا زده است .

۴- ما سعی کردیم در بخشهای اساسی " اندیشه مائو
 تسه دون " نشان دهیم که این اندیشه چون انقلابی است
 لزوما نباید مارکسیستی باشد و با مارکسیسم تناقضات عمیق
 و اساسی دارد . چه در مقولات ماتریالیسم تاریخی و نبرد
 میان طبقات و مسئله دولت و چه در زمینه مقولات ماتریالیسم
 دیالکتیک با شهادت میتوان گفت که " اندیشه " نه تنها
 با مارکسیسم - لنینیسم عصر ما نیست بلکه شباهتی با آن
 ندارد . " اندیشه " با تحلیلهای خود افق روشن تئوریک
 را نامیسازد . مقولات را قاطی کرده از برندی تئوری
 میگذارد و مارکسیسم را میخواهد به تئوریهای خلقی ، غیر
 اصولی ، پراگماتیستی و سیاست بازانه تبدیل نماید . ما
 سعی کردیم با تحلیل و مثالهایی این تکامل دروغین

مارکسیسم را نشان دهیم . در نوشته های بعدی در زمینه
 کیس شخصیت در چین ، همزیستی مسالمت امیز ، تئوریهای
 خلق و ضد خلق ، سه دنیا ، دشمن عمده چگونه تعیین
 میشود نشان خواهیم داد که اگلیکسیسم و پراکاتیسیم در متد
 و بینس و بنام مارکسیسم چه خطراتی را بدنبال خواهد
 آورد . مائوئیسم بعنوان مارکسیسم — لنینیسم عصر ما امروزه
 در گروههای مائوئیستی ایرانی و خارجی بطور دقیق و همه
 جانبه بکار گرفته میشود . ما در نوشته های بعدی تاثیر
 منطقی و پی گیرانرا در سیاست قریب باتفاق گروههای
 مائوئیستی (و نه این یا آن گروه که گویا " اندیشه " را نه
 فهمیده اند) نشان خواهیم داد . تحلیل عام و تئوریک
 با انتقاد بر نظریات تئوریک زمانی مثبت است که نتیجه
 عملی داشته باشد و به مبارزه طبقاتی کمک رساند . بنابر
 این وظیفه خود میدانیم که نتیجه " اندیشه " را در مبارزه
 طبقاتی جهانی ، در سیاست چین و مائوئیستها توغیح
 دهیم و توضیح خواهیم داد .

منابع

- ۱- درباره دیکتاتوری دموکراتیک خلق، مائوتسه دون، منتخب آثار، جلد چهارم، اداره نشریات زبانهای خارجی یکن ۱۹۷۳، ص ۶۰۱ - ۶۰۲
 - ۲- همانجا، صفحه ۶۰۵ - ۶۰۶
 - ۳- // // ۶۰۶
 - ۴- // // ۶۰۷
 - ۵- // // ۶۰۸ - ۶۰۷
 - ۶- // // ۶۱۱
 - ۷- // // ۶۰۷ - ۶۰۶
 - ۸- درباره دموکراسی نوین *
 - ۹- درباره حل صحیح تضاد های درون خلق - چهار رساله فلسفی، اداره نشریات زبانهای خارجی یکن، ۱۹۶۷، ص ۱۲۶۲
 - ۱۰- همان اثر صفحه ۱۲۸
 - ۱۱- // // ۱۲۹
 - ۱۲- // // ۱۳۰
 - ۱۳- // // ۱۲۷
 - ۱۴- انتقاد بر اقتصاد سیاسی، دیتس فرلاگ برلین ۱۹۶۸
- صفحه ۱۶

- ۱۵- چهارمقاله فلسفی ، اداره نشریات زبانهای خارجی ،
پکن ۱۹۶۷ ، ص ۹۵
- ۱۶- تحلیلی از طبقات جامعه چین ، بنگاه ادبیات بزبان
های بیگانه ، پکن ۱۹۶۷ ، ص ۱
- ۱۷- همان اثر صفحه ۲
- ۱۸- // //
- ۱۹- // //
- ۲۰- مارکس- مانیفست حزب کمونیست (فارسی)
- ۲۱- // // //
- ۲۲- تحلیلی از طبقات جامعه چین
- ۲۳- همان اثر
- ۲۴- انقلاب پرولتاریائی و کائوتسکی مرتد ، آلمانی ، انتشاراً
زبان خارجی پکن ۱۹۷۲ ، ص ۵
- ۲۵- همانجا ، ص ۴
- ۲۶- نقد بر برنامه گئا- انتشارات مزدک ، ص ۱۷
- ۲۷- از نامه مارکس به وایده مایر- لندن ۵ مارس ۱۸۵۲ ،
- منتخب نامه های مارکس و انگلس ، انتشارات دیتسن ۱۹۵۳ آلمانی
- ۲۸- انقلاب پرولتاریائی و کائوتسکی مرتد ، ص ۷
- ۲۹- همان اثر ، ص ۱۱
- ۳۰- // // ۳۱

www.iran-archive.com

۵۰ ریال